

نشست بیست و دوم: تبیین: داشته‌ها و کارکردهای او: دید استراتژیک (۵)^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

چون چند بار در هر جلسه مروری بر گذشته داشتیم، امروز سریع‌تر مرور را برگزار می‌کنیم تا به طور جدی‌تر بر روی بحث متمرکز شویم. پنجمین جلسه‌ای است که روی ویژگی چشم‌اندازدار، افق‌دار، طراح و پیش‌برنده بودن به حساب و با محاسبه‌ی پروردگار متمرکز می‌باشیم.

در عصری هستیم که هیچ چیزی پیش نمی‌رود. حداقل در مدار کلان، پدیده‌ها پیش‌رونده نیستند؛ مدت‌هاست که شاهد دستاورد جدی در سطح ملی و یا در سطح‌های میانی جامعه‌ی خودمان نیستیم و برعکس شاهد بی‌برنامه‌گی‌ها، بی‌چشم‌اندازی‌ها، ناامیدی‌ها، افسردگی‌ها و جامعه‌ی بدون اتفاق و بدون افق هستیم و فقط غمگانه بودن شفق پس‌منظر اغلب اهالی جامعه‌ی ماست. من فکر می‌کنم که در بطن چنین شرایطی اگر یک مقدار درنگ کنیم و با تائی، ویژگی استراتژیست بودن خدا را در پس‌پیشانی‌مان حل‌اجی کنیم و در آرام‌پز ذهن‌مان بیندازیم، نه تنها چیزی را از دست نداده‌ایم، بلکه می‌توانیم به یک روش، متد، اسلوب و همچنین منش خدا در پیش‌برد یک طرح استراتژیک مجهز شویم که البته بستگی به فعالیت، تحرک و کنکاش خودمان دارد. [در سیزده نشست ابتدایی برای ورود به فاز تبیین مباحثی را با هم به گفتگو گذاشتیم:]

۱. تاریخ برگزاری این نشست سه‌شنبه ۲۵ فروردین‌ماه ۱۳۸۸ می‌باشد.

از آغاز تا به اینجا؛ سیزده نشست، یک فصل

آغاز از خود

نظر به پیرامون

درک وضعیت؛ بحران رابطه با «او»

انفعال در هستی

ضرورت خروج از وضعیت

طراحی متد خروج؛ پیشاتبیین، تبیین، پساتبیین

تبیین ما؛ حرکت در میان دو مینا: خود و «او»

دقت بر یک الگو؛ ابراهیم و «او»

در فصل اول که سیزده جلسه را در برمی‌گیرد، سعی شد که مقدمتاً به یک ادراکی از وضعیت خودمان برسیم، ضرورت خروج از این وضعیت را تشخیص بدهیم و به اسباب خروج مجهز شویم که همان متد است، متد دست ساز. در دو - سه دهی گذشته شاهد بودیم هر وقت در مجامع علمی، دانشگاهی و حتی اداری و حتی طراحی سیستم، صحبت از متد بوده، متد شسته و رفته و آماده‌ای آمده و سعی شده است که به زور با شرایط ایران منطبق شود. متدها اگر با شرایط اقلیم هم‌خوانی داشته باشد، قابل کاربست است، اگر نه، به قول مهندس بازرگان ما با نخ و سوزن خودمان باید گیوه و اورسی خود را بدوزیم. ممکن است اورسی یا گیوه‌ی ما از کفش‌های ته‌کرب پرس‌ساز تکنولوژی جدید عقب‌مانده‌تر باشد که هست، اما به هر حال در خاک خودمان با آنها راحت‌تر می‌توانیم راه برویم و به پای خودمان بیشتر انس دارد. خیلی راحت می‌توان برای هر بحث و هر سوژه‌ای یک متد را که محصول کار، مرارت و سوزاندن فسفر آن سوی آبی‌هاست، گرفت و به عنوان یک محصول نهایی به این‌جا آورد و بخواهیم تمایلات و اطلاعات جامعه‌ی خودمان را در آن بریزیم، البته طبیعتاً جواب نمی‌دهد! کما اینکه جواب نداده است؛ در برنامه‌ی توسعه‌ی ما، در نظام اداری و در طراحی تشکیلاتی، مدل‌برداری از سیر و استراتژی توسعه‌ی دیگران کمتر جواب داده است. اما حال سعی می‌کنیم برای خروج از بحران، علی‌رغم استفاده از دستاوردهای آن سوی آبی‌ها که هم‌نوعان ما هستند، ما هم به سهم خودمان چیز اندکی به داشته‌های بشر افزوده کنیم، این‌گونه نباشد که همه چیز از آن سو بیاید و ما هم مصرف‌کننده‌ی محصول نهایی آن سوی آب باشیم. لذا، می‌توان گفت که روی متد ۳-۴ جلسه درنگ کردیم، به این مفهوم که ببینیم انسان‌های قبل و یا معاصر

با ما برای خروج از بحران به چه اسلوبی دست یافتند، از طرف دیگر توصیه‌های متدیک پروردگار چه بوده و نهایتاً از تجارب بشری و از توصیه‌های فوق بشری و از فعال شدن خودمان بتوانیم چیزی را بسازیم. متدی که به آن دست پیدا کردیم در سه سطح بود: پیشاتیبین، تبیین و پساتیبین؛ که می‌خواست این را به ذهن تلنگر بزند و پژواک پیچ بشود که ما برای عبور از بحران، بین خودمان که یک مبنا هستیم، با «او» که مبنای کلان است، در رفت و آمد باشیم و بتوانیم نهایتاً از این وضعیت آزاد گردیم.

پس یک «او» وجود دارد و یک ما، یک مبنای مبسوط و منتشر و گسترده، «او» است و یک [مبنای محدود] هم خودمان. برای اینکه در این پاگرد بهتر بتوانیم قدم بزنیم در شش جلسه، گونه‌ی ابراهیم را ورنه‌انداز کردیم و الآن هم یک مقدار روی گونه‌ی موسی متمرکز شده‌ایم و آرام‌آرام به سمت گونه‌های معاصر حرکت می‌کنیم. انسان‌هایی که از بحران خارج شدند، پیرامون خودشان را هم از بحران خارج کردند؛ با نمونه‌های موفق‌شان صحبت شده است که ان‌شاءالله ماهی یک دفعه بتوانیم از داشته‌های پس ذهن آنها استفاده کنیم و آنها هم توضیح بدهند که چگونه در این پاگرد بین خودشان و خدا قدم زده و پروژه‌ی اجتماعی با خدا تعریف کرده‌اند؟ چگونه پروژه را پیش برده‌اند؟ آیا خدا در پروژه‌ی و پروسه‌ی آنها ظاهر شده یا نه؟ آیا با آنها با بی‌اعتنایی برخورد کرده یا به آنها امکان و روش بخشیده و کمک‌کارشان شده است؟ ان‌شاءالله که بتوانیم از تجارب آنها استفاده کنیم.^۱ فصل دوم باب بگشا را با دو پیش‌فرض آغاز کردیم:

دوم فصل؛ باب بگشا

در آستانه‌ی باب با دو پیش‌فرض:

انکاء به او

رابطه‌ی مستمر - استراتژیک

بینیم ما که می‌خواهیم به کمک «او» از بحران خارج شویم و «او» نیز مسئول و وظیفه‌مند است [چگونه می‌توانیم از «او» کمک بگیریم]. بر خلاف تصویری که برای ما در ذهن ساخته شده که «او» ارباب جهان و ما رعیت «او» هستیم، نه! اساساً این‌طور نیست،

۱. اشاره‌ی شهید صابر به دعوت از فعالان عرصه‌ی اجتماعی برای تشریح سیر کار خودشان است که یک نمونه از آن در نشست بیست و ششم (سخنرانی بانی موسسه‌ی محک) و نمونه‌ی دوم در نشست سی‌ام (سخنرانی بانی موسسه‌ی خانه‌ی مادر و کودک) رخ داد.

جاهایی به رغم جبروت و هیمنه‌ی هستی‌شمولش با بشر برخورد برابانه کرده و کمک‌کار بشر بوده است.

اگر قصد حضور «او» در پروسه‌ها و پروژهای مان را داشته باشیم - البته در حد ظرفیت ما و در حد نامحدود داشته‌های او - در آستانه‌ی دو پیش‌فرض قرار داریم: اول آنکه «او» عنصر جاوید، ماندگار و پابرجای - هم دورانی و هم مداری - است و ما هم اگر فرض اول را بپذیریم، یک عنصر رونده‌ایم که می‌خواهیم به مانند خود «او» صاحب‌افق، دید و چشم‌انداز باشیم که ان‌شاء‌الله در مدار تغییرِ پرتلاطم و پرولوله‌ی این جهان ما هم سهمی را ایفا کنیم. از زمانی که با آزمون و خطا و با مشکلاتی که با آن مواجه هستیم، وارد فاز تبیین شدیم، چندین مرتبه توضیح دادیم که در این تبیین، رابطه دوسویه است:

تبیین؛ دوسوی رابطه؛

هستنده	هستان
فعال به اندازه	فعال مایشاء
نقطه تقاضا	منشاء عرضه

ما هستیم و «او». فصل مشترک بین «او» و ما، هستی است؛ هستی از «او» سرچشمه می‌گیرد، ما هستنده هستیم و «او» هم هستان. هستنده و هستان می‌توانند با هم ممزوج شوند و هر کس جای خودش را پیدا کند، البته جای «او» مشخص است، ما هم جای ازدست‌رفته‌مان را بیابیم و بر این جای ازدست‌رفته تعصب بورزیم؛ البته نه تعصب کورکورانه، نه! بلکه تعصب به عنوان اینکه ما هستیم و در این هستی صاحب سهمیم و می‌خواهیم در فعل و انفعال‌های هستی با رفع انفعال خودمان سهمی داشته باشیم. وجه دیگر از تبیین مرور شده در جلسات گذشته این بود که «او» داشته‌ها و کارکردهایی دارد:

تبیین؛

داشته‌های او؛ کارکردهای او

داشته‌ها و کارکردهای «او» لبریز و سرریز است و ما متناسب با ظرفیت‌های خودمان می‌توانیم از «او» استفاده کنیم. «او» در آیه‌ای توضیح می‌دهد که ما باران را سیل‌وار می‌بارانیم، بسته به ظرفیت شیارهای زمین است که چقدر از این سرریز استفاده کند،

بخشی از زمین شیارهایش در حد جوی، بخشی از آن در حد نهر، بخشی از آن رود و بخشی هم نیل‌گونه است؛ این آیه‌ای است، که خدا توضیح می‌دهد؛^۱ حال ما نه نیل و نه رود هستیم، اما از جوی و نهر نباید کوتاه بیاییم. این سی سال و شاید قبل از آن این‌طور برای ما تبیین شده که ایران خشکسالی است و نه رجلی - رجل به مفهوم هم مرد و هم زن - و نه طراوتی دارد، خاک نه مرطوب و نه نمناک است و تنها مجرا، کاریز و قنات جوشان دست حاکمیت‌هاست! خدا این را نمی‌گوید، «او» می‌گوید ما می‌بارانیم، امکانات و فرصت‌ها را سرریز می‌کنیم، با زبان سمبلیک می‌گوید باران و می‌گوید حداقل شما یک رگه‌ای باشید. این جلسه فعلاً رگه است، اگر بتوانیم با کمک هم و به خصوص نسل جوان، آرام‌آرام یافته‌های خودمان را قطره قطره بچکانیم و از جوی به نهر عبور کنیم، کار بزرگی کرده‌ایم. حال داشته‌های «او» این امکان را فراهم می‌کند که ما فعلاً جوی خودمان را و بعد نهر خودمان را داشته باشیم و آرام‌آرام بتوانیم با جوی و نهر که مظهر دینامیسم هستی است، خودمان نیز در این تغییر و تحولات سهمی و نقشی به عهده بگیریم. داشته‌ها و کارکردهای «او» به ما این را تفهیم می‌کند که «او» همه جا حاضر و به قول قدیمی‌ها شصت‌انگشت است. در جامعه‌ی ورزش ایران دهه‌های ۲۰، ۳۰ و ۴۰ خورشیدی ادبیاتی بود و به کسانی که چند رشته بودند، پنج‌انگشت می‌گفتند؛ خدا محدودیت‌های پنج‌انگشت‌ها را ندارد. مثلاً آقای داوود نصیری در جامعه‌ی ما پنج‌انگشت بودند که الآن هم هستند. ایشان والیبالیست، فوتبالیست، غریق‌نجات، داور بسکت، داور وزن‌برداری و رئیس فدراسیون غریق‌نجات بود و الآن هم در سن ۹۰ سالگی مشاور غریق‌نجات است، هم شنا می‌کند و هم کوهنورد است. از این پنج‌انگشت‌ها پیرامون ما زیاد هستند، ولی خدا بسیار فراتر از پنج انگشت و شصت انگشت‌ها است و به قول اوحدی مراغی:

چرا پنهان شدی از من؟ تو با چندین هویدایی

او مکرر و متعدد هویدایی دارد، کافی است که ما چشم بیندازیم و هویدایی‌ها را ببینیم و به داشته‌ها و کارکردهای «او» بنگریم. قبل از اینکه در جلسه‌ی امروز سراغ داشته‌ی

۱. «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا...»: «همو که [از آسمان، آبی فرو فرستاد. پس رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند، و سیل، کفی بلند روی خود برداشت...» (رعد: ۱۷).

استراتژیکش برویم، [این نکته را یادآور شویم که] در تبیین به یک گزاره‌ی دیگر هم دست پیدا کردیم. تبیینی که ما می‌کنیم متکی به چهار متن اصلی است:

تبیین؛ در لابه لای متون:

هستی؛ تاریخ؛ ما؛ کتاب

اگر انسان بخواهد در متن برود و انسانِ متن باشد، طبیعتاً باید به متون پیوند بخورد. اگر به پیرامون خودمان و به گذشته‌ها نظر بیندازیم انسان‌های حاشیه به حاشیه‌ها پیوند خورده‌اند؛ تحشیه این نوار کنار چپ و راست هر کتاب و مکتوبی را می‌گویند. بعضی‌ها خیلی سراغ متن نمی‌روند و دلخوش به حاشیه و تحشیه، به کناره، به بغل پیست، به جایگاه تماشاچی و به هاله هستند. ولی آنهایی که خواستند به متن بروند، از نوع ابراهیم، از نوع موسی و از نوع کسانی که انشاءالله اینجا می‌آیند، در حد خودشان انسان‌های متن بوده‌اند. انسان متن اگر بخواهد به مدار تغییر پیوندد باید با متون پیوند بخورد نه با تحشیه و حاشیه‌ها، نه با نوارهای کناری، نه با بغل پیست، نه با جایگاه تماشاچی و نه با پشت بام مشرف به استادیوم. متن‌هایی که ما انتخاب کردیم، عبارتند از: متن بزرگ و نامحدود هستی، دیگری متن تاریخ است که محصول کار بشرست، خود ما هم یک متن در حد خودمان هستیم و متن دیگر کتاب آخر می‌باشد که انشاء و تالیف اوست. این متن‌ها هرکدام به نوعی با «او» بسرشته است که قبلاً بحث شد. در فصول گذشته در ذیل عنوان باب گشا گزاره‌ی دیگری را با هم مرور کردیم مبنی بر اینکه «او» به ما دو کلید و دو نشانه می‌دهد:

تبیین؛ دو نشانه ویژه، یک روش

دو نشانه ویژه: طبیعت؛ انسان

[نشانه‌ی اول] طبیعت، یعنی، آفاق و کرانه‌ها نشانه‌ی گسترده و اصلی است، «سنریهم آیاتنا فی آفاق و فی انفسهم» (فصلت: ۵۳). البته ضمن اینکه افق‌ها، کرانه‌های دوردست و همه‌ی هستی و یا طبیعتی که ما می‌توانیم با چشم غیرمسلح مشاهده بکنیم، نشانه‌هایی برای تبیین و تحقیق است، خود ما هم نشانه‌ایم. انفس؛ یعنی، درون‌مان نشانه و متن کوچک است. سرریز متن کوچک و متن بزرگ می‌تواند برای ورود به حوزه‌ی مورد نظر کلید خوش‌رزوه و مفتاحی باب بگشا باشد. در کنار آن دو سرپل، یک روش را نیز خودمان انتخاب می‌کنیم:

تبیین؛ دو نشانه ویژه، یک روش
یک روش:

مواجهه با کتاب
انتخاب نشانه و گزاره
بررسی میدان موضوعی نشانه و گزاره
شان انتشار
بارگیری از واژگان
تحلیل
بهره از منابع کمک‌متن
دریافت نهایی

روش مواجهه با کتاب آخر عبارت است از: دقت ورزیدن در انتخاب آیات، گزاره‌ها و مجموع آیات؛ بررسی میدان موضوعی آیه‌ها؛ گزاره‌ها را نشانه رفتن و شان نزول تاریخی و نیازهایی که بشر آن روز برای انزال آیات داشته را مورد دقت قرار دادن؛ استفاده از لغت معنی مناسب و متناسب با فرهنگ فارسی خودمان - از فرهنگ عربی هم می‌توانیم استفاده بکنیم، ولی بالاخره باید به فارسی و به زبان امروز برگردانش کنیم تا بتوانیم امروزی درکش کنیم. نهایتاً از این اتفاق‌ها به یک تحلیل برسیم و از کمک‌متن‌ها مثل دعای بشر، شعر مولوی، شعر حافظ و یا هر گزاره‌ای از گمنامان و کم‌نام و نشانه‌هایی که بودند و هستند، استفاده کنیم و نهایتاً به یک عصاره‌ی درک و دریافت از متن آخر برسیم. بررسی داشته‌های «او» را شروع نمودیم، سعی کردیم که از حوزه‌ی داشته‌های سنتی خارج شویم تا برسیم به داشته‌هایی که چند ویژگی دارند: به کار می‌آیند؛ در این عصر، حلال و پیش‌برنده‌اند و می‌توانند ما را از وضعیت موجود عبور دهند.

بحث پیش‌اروی؛

تبیین ما: داشته‌های او؛ کارکردهای او

✓ خدای طراح - مهندس
✓ خدا خالق

دید استراتژیک (۵)

چند جلسه‌ای بر ویژگی طراحی و مهندس بودن خدا و بعد خالق، خلاق، بدیع و فاطر بودن پروردگار ایستادیم و در چند جلسه‌ی اخیر که امروز نشست پنجم آن را طی می‌کنیم، به ویژگی استراتژیک بودن خدا رسیدیم. چند ادراک از متن‌ها برگرفتیم:

دریافته‌های کلیدی؛

اعتبار راه

پروژه‌ی مشترک ما و «او»

روش او

سهم ما

ادراک اول این بود که جهان راه‌راه است و ما هم در این جهان راه‌راه، صاحب سهم هستیم و در پروژه‌ی مشاع، گسترده و الی غیر النهایه‌ی بشر که با شراکت خدا پیش می‌رود، ما نیز می‌توانیم گوشه و تکه‌ای را به خودمان اختصاص دهیم و در چهل تکه‌ای که بشرهای قبل از ما تاکنون به کمک خدا و با تعریف پروژه‌های کوچک و بزرگ پیش آورده‌اند، سهم شویم - چهل تکه‌ای که بر خلاف ذهنیات از انسجام برخوردار است و همه‌ی بشرها در حد توان خودشان کمک کرده‌اند که این سیر را پیش ببرند. حال می‌رسیم به ویژگی استراتژیک خدا؛ قبل از اینکه به مراحل کار استراتژیک خدا و موسی دقت بورزیم، همچنان که جلسات قبل چند بار مرور شد، «او» تصریح می‌کند که چند توصیه که جنس استراتژیک دارد و تاکیدهایی که به فرجام‌ها می‌نگرد:

در متن مکتوب: ادبیات استراتژیک

عنایت به فرجام

اصلی - فرعی کردن

پاس عهد با «او»

ذخیره‌سازی

انباشت‌های کیفی

ورود و خروج صادقانه به روندها

این تاکیده‌ها مثل توجه به آخر کار، اصلی - فرعی کردن، پاس داشتن عهد و میثاق با او، ذخیره‌سازی انباشت‌های کیفی و دعا برای ورود و خروج به صدق و صفا به پروژه‌ها و پروسه‌ها است. می‌خواهد به این تاکید بورزد که از سطح به عمق بیاییم، از پوسته به هسته

رهنمون شویم، از لایه‌های رویین گذر و به لایه‌های زیرین دست پیدا کنیم، از نقطه به افق برسیم و آرام‌آرام با رعایت این اصول که از جنس توصیه و بن‌مایه است، بتوانیم به ویژگی‌هایی برای کار استراتژیک مجهز شویم. می‌خواهیم دریابیم که آیا خدا توان طراحی استراتژیک دارد یا نه؟ کار را دفعاً یا با تدارک پیش‌نیاز پیش می‌برد؟ ضمن اینکه نیازمند نیست، آیا به پیش‌نیازها توجه دارد؟ مرحله‌بندی می‌کند؟ تاکتیک‌های متناسب را انتخاب می‌کند؟ ببینیم آیا این چنین هست یا نه؟ [برای یافتن پاسخ به متن مکتوب رجوع کردیم:]

خدای صاحب استراتژی؛

یک طراحی استراتژیک

در یک-سه‌گزاره (طه، اعراف، شعراء) و چندین نشانه

طه: نگینی در میانه با ۷۲ نشانه، ۳۰ بند، ۱۶ مرحله

سه‌گزاره بود: گزاره‌ی اول و اصلی آیات ۸۰-۹ طه، دومی، آیات ۶۸-۹ شعراء و سومی آیات ۱۳۸-۱۰۳ اعراف است. این سه‌گزاره به محوریت سوره‌ی طه و به اضافه‌ی چندین نشانه‌ی پراکنده در سوره‌های دیگر یک چیز را می‌خواهند برسانند و به این پرسش پاسخ دهند که آیا امکان‌پذیر است که خدا پروژه‌ی استراتژیک مشتری را با نوع بشر و با گونه‌ای از بشر پیش ببرد یا نه؟

ما ضمن اینکه به بقیه‌گزاره‌ها و نشانه‌ها توجه می‌کنیم و از آنها کمک‌موردی می‌گیریم، اما به طه بیش از همه‌ی گزاره‌ها توجه می‌کنیم. طه در وسط قرآن قرار گرفته، بلندآواز است و از صد و سی و پنج نشانه‌اش، صد و بیست و چند نشانه‌اش با «آ» تمام می‌شود. فواره‌ی جوشانی است که فرود ندارد، انسان را بر موجش سوار می‌کند، مثل موسی که بر موج طه سوار شد و تا به انتها پیش رفت. اگر بخواهیم مقایسه کنیم، جای طه در قرآن مثل جای آرشه‌های وسط پیانو در دیس پیانو یا ارگ است؛ آرشه‌های وسط طنین بم دارند، صدای نازک ندارند و پیانیست هر وقت که بخواهد به موسیقی‌اش اوج بدهد از آن آرشه‌های میانی استفاده می‌کند، پیانیست‌هایی هم که ده انگشت هستند و با ده انگشت کار می‌کنند با انگشت وسطشان، انگشت وسط دست راست و اگر چپ‌دست باشند با انگشت وسط دست چپ، آن آرشه‌های میانی را بلند می‌نوازند و با انگشت‌های دیگر روی آرشه‌های کناری کار می‌کنند. نقش طه در قرآن مثل آرشه‌های میانی است؛ اگر طه را در خلوت خودمان بلند بخوانیم، به اجرای همین موسیقی در تاریخ و هستی و دوران پی می‌بریم. این همه تأکید خدا بر توجه به طه، نشان‌دهنده‌ی این است که آرشه‌های

میانی و وسطین این پیانوی تحول را جدی بگیرید، آیاتی با این ویژگی‌ها در سوره‌ی طه هست؛ ۹ تا ۸۰، ۷۲ آیاتی است که می‌شود به ۳۰ بند تقسیم و در ۱۶ مرحله توزیع‌شان کرد. برویم پای تابلوی خدا:

مراحل یک استراتژی آموزشی؛

۱. طراحی
۲. گزینش و فرآوری مجری
۳. کارسپاری استراتژیک
۴. تجهیز کیفی
۵. توجیه مجری در بزنگاه اقدام
۶. تأمین فهرست تقاضاهای مجری
۷. تعیین مخاطب متن
۸. تجهیز به روش
۹. تجهیز روحی - روانی
۱۰. همراهی دل‌دل با مجری
۱۱. اقدام
۱۲. طرح موضوع - تبیین مجری (انسجام مجری با استراتژی)
۱۳. آوردگاه اندیشه - عمل
۱۴. ادامه‌ی تجهیز
۱۵. برتری ماقبل پایانی: برتری توحید؛ برتری دینامیسم
۱۶. اقدام نهایی: محو - جانشینی

همچنان با تیترو مجموع نشست‌ها: «من رفیقم، ره‌گشایم باب بگشا نزد من آ» بحث را پی می‌گیریم؛ باب بگشایی که اینجا مطرح می‌کنیم ترجمانی دارد، یک ترجمانش این است که من خالقم، ترجمه‌ی دیگر این است که من طراح - مهندس هستم و یک ترجمه‌اش این است که من استراتژم، اگر بخواهید کار استراتژیک نیز بکنید، در ما را بزیند، چیزی را از دست نمی‌دهید، من استراتژ هستم؛ یعنی اینکه، من افق‌دارم، دوراندیشم، طراحم، اهل فرآوری هستم و صبورم، پس از این منظر هم سری به ما بزیند، طه می‌خواهد این را بگوید.

اگر بخواهیم از شانزده مرحله سریع عبور کنیم، مرحله‌ی اول طراحی خدا است؛ یعنی، پروژه‌ای را می‌خواهد در مصر که در آن زمان سرزمین پهناوری بوده، پهناورتر از مصر امروزی به لحاظ جغرافیایی، پیش ببرد. خدا قصد داشته پروژه‌ای را اجرا کند، برای آن پروژه، طراحی می‌کند. در مرحله‌ی دوم مجری را در نظر می‌گیرد، مجری سیر خودش را طی می‌کند، خدا هم سیر فرآوری روی مجری را صورت می‌دهد. بعد از اینکه این دو خط در طور سینا [وادی طوی] به یک نقطه‌ی مشترک می‌رسند، در مرحله‌ی سوم خدا به موسی می‌گوید: «و اصطنتک لنفسی؛ من تو را برای خود فرآوردم»، به او کارسپاری می‌کند. مرحله‌ی چهارم مجری را به عناصر کیفی که قبلاً دیدیم و در آینده هم خواهیم دید، مجهز می‌کند. در مرحله‌ی پنجم، بعد از تجهیز به نشانه‌هاست که بخشی از آن استدلالی و بعضی هم محیرالعقول است. در زمانی که مجری می‌خواهد قدم به صحنه اقدام بگذارد، مجری را توجیه می‌کند. مجموع قدم‌ها را می‌گویند اقدام، عرصه‌ی عمل را هم می‌گویند عرصه‌ی اقدام. وقتی که موسی می‌خواهد اقدام بردارد برای ورود به اقدام، خدا کاملاً توجیهش می‌کند، کار آموزشی و کار توجیهی برای موسی صورت می‌دهد. در مرحله‌ی ششم زمانی که مجری آماده برای ورود به بزنگاه اقدام می‌شود، می‌بیند که کاستی‌هایی دارد، نقصی و نقصانی دارد، از خدا می‌خواهد که به فهرست تقاضاهایش بها دهد، خدا هم به فهرست تقاضاهای او بها می‌دهد.

در مرحله‌ی هفتم بعد از این اتفاق‌های جدی و کیفی، خدا مخاطب‌های این استراتژی را برای مجری تعیین می‌کند. در مرحله‌ی هشتم خدا جدی‌تر از مراحل گذشته، موسی را به متن و روش مجهزش می‌کند. در مرحله‌ی نهم مجری کمبودها و کاستی‌های روحی و روانی دارد و مجدداً تجهیز می‌شود. در مرحله‌ی دهم خود خدا که سفارش‌دهنده‌ی اصلی است، در طول پروژه و پروسه همراهی دل‌دل با مجری دارد؛ البته موسی هم خودش تقاضاها و چشم‌اندازهایی در حد خود داشته است. بعد نوبت مرحله‌ی اقدام می‌رسد که مرحله‌ی یازدهم است. در مرحله‌ی دوازدهم طرح موضوع صورت می‌گیرد که توان تبیین مجری را نشان می‌دهد، امروز آن را خواهیم دید. مرحله‌ی سیزدهم آوردگاه اندیشه و عمل موسی و فرعون است. در مرحله‌ی چهاردهم تجهیز خدا کماکان ادامه دارد. مرحله‌ی پانزدهم، مرحله‌ی رخ‌به‌رخی است. در مرحله‌ی شانزدهم آن اتفاقی که باید می‌افتاد، رخ می‌دهد، یک عنصر محو و جامعه‌ای جانشین عنصر عالی [برتری طلب - فرعون] می‌شود.

مرحله‌ی اول - طراحی:

تحلیل شرایط؛ برجسته‌سازی تضاد اصلی؛
هدف استراتژیک؛ گزینش استراتژیک

در آیه‌ی ۹ یا آیه‌ی اول گزاره‌ی ۷۲ نشانه‌ای طه، خدا در یک بزنگاهی با حضرت محمد برخورد می‌کند و می‌گوید: «آیا روایت موسی به تو رسیده؟»؛ یعنی، آیا می‌خواهی ما تو را به یک پروسه‌ی استراتژیک مشرف و واقف کنیم؟ ارتفاعی را برای تو رقم بزنیم که از آن ارتفاع بتوانی آنچه را در سیر استراتژیک موسی و فرعون گذشت، دریابی؟ آیه‌ی اول آیه‌ی کلیدی است؛ یعنی، خطاب به محمد(ص) می‌گوید که آماده شو، حواست شش‌دانگ باشد و از درون ذهن و از کنج دل برای مجهز شدن به قواعد، قوانین و سنن موجود در یک پروسه‌ی استراتژیک کاملاً خیز بردار. مرحله‌ی اول که خدا برای حضرت محمد در این روایت توضیح می‌دهد، تحلیل شرایط است؛ شرایط مصر قبل از رسالت حضرت موسی را توضیح می‌دهد و بیان می‌کند که فرعون ارتفاع می‌گیرد و خودش را عالی فرض می‌کند؛ بعد از تحلیل شرایط، خدا تضاد اصلی که همین ارتفاع بوده است را بیان می‌کند؛ فرعون ارتفاع می‌گیرد، خودبترین است، بقیه را ذره‌بینی، خرد و ناچیز می‌بیند. هدف استراتژیک خدا این است که در طی یک دورانی، با قواعد خاص خودش، ارتفاع نابه‌جا حذف شود و به جای آن توده‌ها ارتقاء پیدا کنند و به رشد کیفی برسند. مرحله‌ی دوم، گزینش و فرآوری مجری است:

مرحله‌ی دوم - گزینش و فرآوری مجری:

تو را برای خود پروردم - فرآوردم

گزینش و فرآوری مجری مبسوط توضیح داده شد؛ خدا خطاب به موسی توضیح می‌دهد و به او تفهیم می‌کند که سیری را که تو طی کردی، برای آماده شدن به قصد اجرای این پروژه و انتقال پیام دورانی در کنار اجرای این پروژه بوده است. مرحله‌ی سوم، کار سپاری به موسی بود:

مرحله‌ی سوم - کارسپاری استراتژیک:

پیام دورانی: برهنه‌پا شو! سبک‌بال شو! غزال شو!
وحی از «من»، گوش از «تو»؛

نشست بیست و دوم: داشته‌ها و کارکردهای او: دید استراتژیک (۵) ۳۱۰

مضمون این مرحله این بود که وحی از من گوش از تو، استدلال و براهین بین از من و کار در میدان از تو. در مرحله‌ی چهارم موسی تجهیز می‌شود:

مرحله‌ی چهارم- تجهیز کیفی:

تفهیم مبنا؛ جلوه‌های ویژه

تجهیز هم به توحید به عنوان مبنای اصلی اندیشه و هم به جلوه‌های ویژه [صورت می‌گیرد]. جلوه‌های ویژه، عصایی بوده که دینامیسم ویژه‌ای داشته است مشابه اژدها و دستانی سپید؛ دستان سپید و عصای منجر به اژدها را مجموعاً با ادبیات امروز می‌توان جلوه‌های ویژه ترجمه کرد. در مرحله‌ی پنجم خدا مجری را توجیه می‌کند:

مرحله‌ی پنجم- توجیه مجری در بزنگاه اقدام:

به سوی فرعون طغیان‌گر رو با نشانه‌ها- براهین

[مضمون توجیه مجری این است] که فرعونی است که از حد خودش بیرون زده و حدناشناس است، طغیان کرده، تو با نشانه‌ها و استدلال‌ها و براهین به سمتش برو.

مرحله‌ی ششم- تأمین فهرست تقاضاهای مجری:

خواهندگی شفاف مجری- اجابت بی‌چند و چون او

در مرحله‌ی ششم موسی عنوان می‌کند که من زبان الکن و سینه‌ای با گنجایش محدود دارم و... و از خدا می‌خواهد که سینه‌اش را گشاد و برادرش که سلیس و روان صحبت می‌کرده و اهل کار توضیحی و آموزشی بوده است، او را تکمیل کند و زوج تشکیلاتی و استراتژیک برای خودش در نظر می‌گیرد که آن زوج، برادرش هارون، بوده است. این خواسته‌ها را مطرح می‌کند و با توجه به اینکه خواهندگی مجری شفاف بوده، اجابت خدا هم بی‌چند و چون بوده است و همه‌ی مواردی را که موسی خواهان آن بوده به او عرضه و ارائه می‌کند. [سپس گروه هدف برای موسی مشخص می‌گردد]:

مرحله‌ی هفتم- یقین مخاطب، گروه هدف استراتژی:

توده‌ی مردم

در مرحله‌ی هفتم به موسی تفهیم می‌کند که در نهایت، مخاطب این کار استراتژیک مردم هستند و این مردم‌اند که باید تحول پیدا بکنند و به یک سرفصلی برسند. [در حین اقدام باز مجری تجهیز می‌شود:]

مرحله‌ی هشتم - تجهیز به یاد، متن و روش:

ذکر مستمر، کتاب رهگشا، روش متناسب مواجهه

در مرحله‌ی هشتم که جلسه‌ی گذشته [موضوع بحث] بود، خدا موسی و هارون را مجهز می‌کند به یاد و تصریح می‌کند که «... و لا تنیا فی ذکری»؛ یعنی، ضمن پروژه‌ی من در یادتان باشم، با هم پیش می‌بریم، منفرد نشوید، گریز از متن ننزید و نه چپ‌روی و نه راست‌روی کنید و نه بژرید. «یاد» از چپ‌روی، بریدن و راست‌روی جلوگیری می‌کند. این را می‌خواهد به آنها تفهیم کنید. در تجهیز دوم، به متن مجهزشان می‌کند؛ متن راهنمایی که چند کارکرد داشته، روش و شفافیت، ملات کار استراتژیک و... در آن بوده است. نهایتاً [تجهیز به] روش است. روشی که خدا به موسی و هارون می‌دهد این است که برخوردارتان مقدماتاً و در مرحله‌ی نخست با فرعون روش ملئینی باشد: «قولاً لینا»^۱ و دوم دعوتش کنید به اینکه اندیشه‌اش را باز کند و از فردمحوری خارج شود. موسی تصریح می‌کند که آیا قصد آن داری که به پاکیزگی بگرایی؟ روش خیلی مهم است، روشی است که می‌توانسته تلنگری به ذهن فرعون بزند و فرعون را از مدار درتنبیده و حلزونی ایدئولوژیک خودش خارج و او را به جهان جدیدی وارد کند؛ در مرحله‌ی هشتم این تجهیزات صورت می‌گیرد. [مرحله‌ی نهم، تجهیز روحی - روانی است:]

مرحله‌ی نهم - تجهیز روحی - روانی:

جرات‌بخشی، اعتمادآفرینی

در مرحله‌ی نهم خدا فرمان حرکت به سوی فرعون را می‌دهد، اما موسی و هارون احساس ترس خودشان را بیان می‌نمایند و عنوان می‌کنند که تو خودت توضیح می‌دهی

۱. «أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي»: «تو و برادرت معجزه‌های مرا [برای مردم] ببرید و در یادکردن من سستی نکنید» (طه: ۴۲).

۲. «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»: «و با او سخنی نرم گویند شاید که پند پذیرد یا بترسد» (طه: ۴۴).

که او اهل طغیان است: «أَذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى». ما هم می‌ترسیم که در مواجهه با ما نیز از حد بیرون بزند. با خدا به نوعی مجادله می‌کنند، البته مجادله‌ی ارتقایی، مجادله‌ی مترقی. می‌گویند تو عنوان می‌کنی که این از حد بیرون زدن است، ما هم ترس داریم از حد بیرون بزند و با ما نیز افراطی و رادیکال برخورد کند و آسیبی به ما بزند و نابودمان کند. ترس خودشان را بیان می‌کنند. اینجا خدا به آنها جرات می‌بخشد و دآیه‌ی ۴۶ طه به آنها تصریح می‌کند که نترسید؛ در آیه‌ی ۱۵ شعراء تصریح می‌کند «كَلَّا»؛ یعنی، قطعاً چنین نیست. مرحله‌ی دهم مرحله‌ای بس کیفی بود:

مرحله‌ی دهم - همراهی دلادل با مجری: دریاب، پروژه‌ی مشترک است

در مرحله‌ی دهم خدا پیوند جدی خودش را با پروژه و همچنین با موسی و هارون بیان می‌کند. آیه‌ی ۴۶ طه تصریح کرد که مترسید همراه‌تان هستیم و در آیه‌ی ۱۵ شعراء هم تصریح می‌کند که «كَلَّا» اساساً چنین نیست». خدا در آیه‌ی ۴۶ طه تصریح می‌کند که با شما هستیم: «قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأُرِي»، نه اینکه پشت شما هستیم بلکه درون شما هستیم، در ذات شما هستیم؛ اینجا خدا می‌خواهد بگوید که من منتشر و با شما هستم، هم‌حضوریم! در شرایطی که شما پیش فرعون می‌روید، بیم نداشته باشید، هم‌محضر هستیم، موجودیت من با شماست، می‌بینم و می‌شنوم، وجود دارم و با دیدن و شنیدن و وجود داشتنم، همراه شما هستم. اینجا تصریح می‌کند که همراهی دلادلی با شما دارم و این پروژه مشترک است، دلی، عاطفه‌ای و نهایتاً یک جرات مجددی می‌بخشد. بحث امروز از اینجا شروع می‌شود که مرحله‌ی یازدهم یعنی، مرحله‌ی اقدام است:

مرحله‌ی یازدهم - اقدام

پس، بروید

طرح مساله کنید (۴۷ طه)

مطالبه‌جو باشید

در آیه‌ی ۴۷ طه^۱ خدا تصریح می‌کند، پس بروید طرح مساله کنید، مطالبه‌جو باشید، آیه خیلی کیفی است. این عبارت «پس بروید»، در عمق خودش محتوایی را جای می‌دهد؛ این واژه‌ی «پس»، به این مفهوم است که مراحل طی شده است. «ف» که می‌آید یعنی مراحل طی شده است. مراحل که قبلاً طی شده را اینجا خدا تذکر می‌دهد؛ بعد از آنکه آن ده مرحله طی می‌شود با توان درک ما به یک دستاوردی می‌رسیم. دوستی قبلاً تذکر داد شاید این مرحله‌ها را بتوان ادغام کرد و به پنج مرحله رسید و یا فرد دیگری نگاه کند و بگوید دوازده مرحله است و یا دیگری بگوید همه‌اش یک مرحله است. آن قدر که به عقل ما رسیده - که عقل ما هم محدودیت‌های خاص خودش را دارد - فکر می‌کنیم که این مرحله، مرحله‌ی یازدهم است که پس از مراحل قبلی است.

اینجا خدا به هر دوی آنها می‌گوید: «پس بروید». «پس (ف)» به آن مفهوم است که حال که مرحله به مرحله پیش آمدی و مرحله به مرحله مسائل حل شده، «پس» بروید. این عبارت «پس بروید»، خودش نشانگر یک اتفاق مهم است؛ در اتفاق قبلی خدا به موسی در ابتدای کار گفته بود برو، «أَذْهَبْ إِلَيَّ فِرْعَوْنَ» (طه: ۲۴)؛ اینجا می‌گوید «فَأَذْهَبْ» (طه: ۴۳)، [یعنی شما دو نفر - موسی و هارون - بروید]. «فَأَذْهَبْ» نشانه‌ی این هست که تو [موسی] زوج استراتژیک و زوج تشکیلاتی خواستی [هارون را در کنار تو قرار دادم]. اول خودت ترسیدی و بعد مشترک ترسیدید، انواع تجهیزات روی خودت و روی زوجت انجام گرفته، پس دیگر همه‌ی سیرهایی که باید طی بشود و همه‌ی تجهیزاتی که می‌باید صورت بگیرد، صورت گرفته، «پس بروید». اینجا خدا با عبارت «پس بروید»، توصیه‌ای به موسی و هارون می‌کند که توصیه‌ای به همه‌ی بشر و توصیه‌ای به تک‌تک ماست. پس بروید طرح مساله کنید، مطالبه‌جو باشید؛ طرح مساله کردن و مطالبه‌جو بودن تصریح خدا به ابناء بشر است. اگر ما طراح مساله و مطالبه‌جو نباشیم، این کپک‌های انباشته‌ای که یا توسط خودمان یا توسط ابناء قدرت روی ما سوار شده است، شکل‌بسته‌تر، لایه‌لایه‌تر و فسیل‌وارتر می‌شود. یک وقت یک فسیلی است که بعد از قرن‌ها از شیرابه‌اش نفت بیرون می‌زند و به کار بشر می‌خورد، ولی این کپک از آن نوعی است که هیچ چیزی از آن بیرون نمی‌زند جز بوی عَفْن! و جز ظرفیت‌کشی هیچ چیز از آن بیرون نمی‌زند! این خطاب فقط به موسی و هارون نیست، خطاب به همه‌ی ماست که طرح مساله کنید، آدم

۱. «فَأَيُّهَا قَوْلًا إِنَّا رَسُولٌ مَعَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبُهُمْ قَدْ جَنَّكَ بَابِي مَن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى».

باشید! «آدم باشید» به مفهوم توهین نیست، یعنی، موجودی باشید که از اول بنا بود باشید. سرکلاس‌ها یا در خانه‌ها وقتی یکی شیطنت می‌کند، متلکی می‌گوید و یا خطایی می‌کند، پدر، مادر و یا معلم به او می‌گویند «آدم باش!» این «آدم باش» اهانت‌گرانه است، ولی آن «آدم باش» که خدا اینجا به موسی و هارون و به ما می‌گوید، «آدم باش» اهانت‌گرانه نیست؛ آدم اول بنا بوده این چنین باشد، طراح و مطالبه‌جو باشد و کار استراتژیک بکند؛ اینجا موسی ادامه‌ی آدم‌هاست، ما هم ادامه‌ی آدم‌هاییم. اینجا خدا توضیح می‌دهد، وقت اقدام رسیده «پس بروید»، طرح مساله کنید و مطالبه‌جو باشید!

آیه‌ی ۴۷ طه با استفاده از ترجمه‌ی آقای فولادوند، بیان روانی دارد: «پس به‌سوی او بروید و بگویید ما دو فرستاده‌ی پروردگار توایم. پس فرزندان اسرائیل را با ما روان کن...». اینجا مطالبه است؛ سوژه و مخاطب پروژه‌ی استراتژیک، مردم بودند، وگرنه، چنانچه مردم نباشند، از مثلث موسی، هارون و فرعون چه اتفاقی بنا بود در تاریخ بیفتد؟ موضوع مردم هستند. خانه‌ی مرحوم مهندس حسینی^۱ حیاط باصفایی داشت، فرد قرآنی هم بود، یک قرآن داشت، در حاشیه‌اش همه‌ی بزنگاه‌های زندگی‌اش [مندرج] بود. نه اینکه با خدا تقأل بزند، بلکه از خدا در مراحل مختلف نظر می‌خواسته است. تابستان سال ۱۳۶۴ آقای حسینی یک جمله‌ی کیفی به ما گفت: «اینهایی که ملی‌گرای افراطی‌اند، ناسیونالیست بی‌روح هستند. ما می‌گوییم ایران؛ یعنی، مردم ایران، اگر مردم در ایران نباشند که دیگر خاک و خل و بنا و... فی‌نفسه ارزشی ندارد». اینجا هم از نظر خدا، موضوع مردم هستند، مردم آکبند دست فرعون بودند؛ آن عُلو‌ی که فرعون در درون خودش حس می‌کرده است، و خدا هم چند بار می‌گوید که مردم را فریفت، تحقیر و کوچک کرد، [سبب می‌شد مردم تحت سلطه‌ی فرعون باشند]. اینجا می‌گوید که اصل مساله را از او بخواهید، جامعه را بخواهید، مردم را بخواهید: «پس به‌سوی او بروید و بگویید ما دو فرستاده‌ی

۱. مهندس کاظم حسینی متولد ۱۲۸۵ در شهر یزد و فارغ‌التحصیل پلی‌تکنیک پاریس بود. او از فعالان سیاسی ملی‌گرا و نماینده‌ی مجلس شورای ملی می‌باشد. وی از اعضای هیات مؤسس حزب ایران و جبهه‌ی ملی بود و در جریان ملی شدن نفت از مشاوران اصلی دکتر مصدق در امور اقتصاد و نفت محسوب می‌گردید. در زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جزء همراهان دکتر مصدق بود. حسینی بعد از کودتا، ۱۹ ماه زندگی مخفیانه در تهران و قم داشت و سرانجام توسط مامورین شهربانی دستگیر و در دادگاه به یک سال حبس و محرومیت از فعالیت‌های اجتماعی محکوم گردید. ایشان در سال ۱۳۶۹ درگذشت.

پروردگار توایم. پس فرزندان اسرائیل را با ما روان کن، عذاب‌شان مکن، مسلم ما برای تو از سوی پروردگارت نشانه آورده‌ایم». یعنی، در این [گزاره] هم دعوی، هم مطالبه و هم استدلال هست. آخرش زیباترین فراز این آیه است: «وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی». این جمله‌ای است که معمولاً آخوندها بخشی از آن را در اعلامیه‌های‌شان می‌آورند. این گزاره، یک گزاره‌ی کیفی است؛ آخر سر به موسی و هارون می‌گوید این گزاره را به او بگویند. این مهم است! دوست‌مان که دو جلسه پیش توضیح داد که آیا پروژه، پروژه‌ی حذف یا پروژه‌ی رشد است؟ نه! از ابتدا پروژه‌ی حذف نبوده، آخرش به حذف منجر می‌شود. اینجا باب هدایت برای فرعون هم باز است، این خیلی مهم است! و خدا به موسی و هارون می‌گوید، آخر سر به او بگویند که «و هر آن کس که از هدایت پیروی کند بر او درود باد». که باب هدایت برای فرعون هم باز است، اینجا این اتفاق صورت می‌گیرد؛ می‌روند طرح مساله و طرح دعوی می‌کنند و او را هم به هدایت دعوت می‌کنند. این مرحله‌ی یازدهم بود که ان‌شاءالله در ادامه بتوانیم مرحله‌ی دوازدهم و سیزدهم را امروز تحلیل و بررسی کنیم.

مرحله‌ی دوازدهم - طرح موضوع - تبیین مجری (انسجام مجری با استراتژی)

رسالت

مطالبه

تبیین مشترک

مجری و «او»

دعوت

فرستاده‌ایم

فرزندان اسرائیل با ما روان کن

صاحب نشانه‌ایم

سرپاکیزگی داری؟

راحت بنمایم تا حد خود بشناسی؟

پروردگار ما: خالق، هادی، امکان‌آفرین، نشانه‌گذار

بر خدا برتری مجویید

(۵۵- ۴۷ طه؛ ۱۰۸- ۱۰۴ اعراف؛ ۱۷- ۱۶ شعراء؛ ۱۹- ۱۸ دخان؛ ۱۹- ۱۸ نازعات)

در مرحله‌ی دوازدهم موسی به عنوان مجری طرح موضوع می‌کند و خودش تبیین‌گر می‌شود؛ تاکنون در همه‌ی مراحل تبیین با خداست، اینجا یک اتفاق می‌افتد، به قول قدیمی‌ها خدا آرام‌آرام موسی را تا لب حوض می‌آورد؛ لب حوض، موسی ویژگی‌هایی پیدا می‌کند که خود او اهل تبیین می‌شود.

در آیه‌ی ۱۶ شعراء^۱ می‌گوید: «پس به سوی فرعون بروید و بگوئید ما فرستاده‌ی پروردگار جهانییم»؛ در آیه‌ی ۱۷ باز از فرعون می‌خواهند که: «فرزندان اسرائیل را با ما بفرست». این بند اول از مرحله‌ی دوازدهم است و ادامه‌اش بند دوم، آیه‌ی ۴۷ طه است که قبلاً مرور کردیم؛ مضمونش این است که ما فرستاده‌ی خداییم، قوم را با ما روانه کن، عذاب‌شان مکن، نشانه‌ای از جانب «او» برای تو آورده‌ایم و سرانجام به او می‌گویند که «سلام و درود بر برخوردارکنندگان فعال با هدایت». بند سوم، آیات ۱۰۴ و ۱۰۵ اعراف^۲ است: «او موسی گفت: ای فرعون قطعاً من فرستاده‌ای از جانب پروردگار عالمیان هستم. شایسته است که بر خدا جز سخن حق نگویم، قطعاً دلیلی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آورده‌ام. پس فرزندان اسرائیل را به همراهم بفرست». هم در طه، هم در اعراف و هم در شعراء این رویارویی بیان گردیده است و به قول فیلمبرداران، خدا زاویه‌های دوربین را تغییر می‌دهد و دیالوگ‌ها را پربارتر می‌کند، گفته‌ها و تبیین موسی و تبیین خودش را پربارتر می‌کند، ما را در جایی قرار می‌دهد که از زاویه‌های گوناگون و با دیالوگ‌های گوناگون بتوانیم سر آن صحنه حاضر باشیم. در بند بعدی، موسی در آیه‌ی ۱۸ دخان^۳ خطاب به فرعون تصریح می‌کند که: «بندگان خدا را به من بسپارید، چرا که من شما را فرستاده‌ای امین هستم».

بند پنجم و ششم، آیات ۴۸، ۴۹ و ۵۰ طه^۴ است. در آیه‌ی ۴۸ آمده «به واقع به سوی ما وحی آمده (یعنی، باورکن و دریاب که این یک پروژه است، بی‌خود نیست) که عذاب بر آن کس است که تکذیب کند و روی گرداند». فرعون اینجا وارد گفتگو می‌شود و یک

۱. «فَاتَيْنَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶) أُنْ أُرْسِلُ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۷)».

۲. «وَ قَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۴) حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۰۵)».

۳. «أَنْ أَدْعُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ».

۴. «إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ (۴۸) قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ (۵۰)».

دیالوگ کیفی برقرار می‌شود. در آیه ۴۹، فرعون به سخن می‌آید و پرسش‌گر می‌شود؛ خیلی مهم است! فرعون می‌گوید که تاکنون هیچ پرسش و هیچ بحرانی نداشته، انسجام نسبتاً کاملی داشته، خودش را عالی و دیگران را دانی حساب می‌کرده، خودش را بر قدرت و قدر قدرت و قوی شوکت و بدون خدشه و دیگران را پارازیت دوران و تاریخ محسوب می‌کرده است، اینجا برای اول بار پرسش‌گر می‌شود و می‌گوید: «ای موسی، پروردگار شما دو تن کیست؟»؛ موسی جواب او را می‌دهد. در بند ششم از مرحله‌ی دوازدهم (آیه ۵۰ طه)، موسی می‌گوید: «پروردگار ما کسی است که خلقت شایسته را بر هر پدیده اعطاء و سپس آن را هدایت کرد»؛ یعنی، موسی دست به تبیین می‌زند: خدای ما اهل طراحی، مهندسی و تولید است؛ هم خلّاق و اهل خلق و نهایتاً اهل هدایت است؛ کل ویژگی‌های کلیدی خدا را برای او توضیح می‌دهد؛ این بند شش بود.

در بند هفت (آیه ۱۹ سوره‌ی دخان) موسی کنه قضیه را در تبیین خودش برای فرعون مطرح می‌کند: «وَأَنْ لَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ اللَّهُ... بر خدا برتری مجوی»؛ اینجا مسأله‌ی ارتفاع به صورت جدی مطرح است، موسی عصاره را مطرح می‌کند: «وَأَنْ لَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ اللَّهُ إِيَّيْكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ؛ بر خدا برتری مجوید که من بر شما حجتی آشکار آوردم».

به بند آخر از مرحله‌ی دوازدهم می‌رسیم، در بند آخر ما به انسجام موسی پی می‌بریم. آیات ۱۲۸ و ۱۲۹ اعراف: «موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوید و پایداری ورزید که زمین از آن خداست (اینها را موسی می‌گوید نه خدا) آن را به هر کس از بندگانش بخواهد می‌دهد و فرجام برای رعایت‌کنندگان حریم اوست، قوم موسی به او گفتند: پیش از آنکه تو نزد ما آبی و حتی پس از آنکه به جانب ما آمدی، مورد آزار قرار گرفتیم. موسی گفت: امید است که پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را روی زمین جانشین آن سازد، آنگاه بنگرد تا چگونه عمل می‌کنید». اینجا نشان‌دهنده‌ی این است که موسی یک درک وجودی از استراتژی حذف ارتفاع پیدا کرده است؛ تصریح می‌کند که ارتفاع حذف می‌شود و توده‌ها، همان‌طور که خواهید دید، هم [از لحاظ] فکری و هم تشکیلاتی و هم جایگاه آنها ارتقاء پیدا می‌کند، فکرشان برتر از گذشته می‌شود و آرام آرام به عرصه‌ی مدیریت اجتماعی می‌رسند. اینجا اتفاقی می‌باید بیفتد! خدا بیش از دو دهه

۱. «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّذِينَ يُورِثُهَا مِنْ يَشَاءُ مَنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۱۲۸) قَالُوا أَوْدِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِينَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۲۹)».

وقت صرف کرده است، خدایی که البته زمان برایش چیزی نیست، ولی دو دهه وقت صرف کرده تا این اتفاق بیفتد، این اتفاق چیست؟ مشترک شدن و منسجم شدن مجری با استراتژی است. در آیات ۱۲۸ و ۱۲۹ اعراف که موسی با قومش دیالوگ برقرار می‌کند، نشان‌دهنده‌ی این است که این اتفاق افتاده، اینجا دیگر قول خدا نیست، تبیین موسی است؛ موسی هم چشم‌انداز برای آنها ترسیم می‌کند، می‌گوید بله، مورد آزار قرار گرفتید، عذاب کشیدید، اما در جریان تاریخی‌ای قرار گرفتید که فرجام آن حذف ارتفاع فرعون و ارتقاء پیدا کردن شما است. سخن موسی بر خلاف این تصور نوعاً سستی و تصور برخی از روشنفکران است که عامدانه به حساب برخی از انبیاء می‌گذارند و بیان می‌کنند که انبیاء یک مجری چشم و گوش بسته هستند؛ یعنی، خدا آنها را استخدام و ابزار کرده است برای پیش‌برد مقاصد خودش. اینجا توضیحی که موسی می‌دهد، همان توضیح خداست؛ یعنی، موسی به این ظرفیت تاریخی می‌رسد که توان تبیینی مشابه - و نه عین - توان تبیین خدا پیدا کند.

خدا در طه می‌خواهد بگوید که چرخه‌ی قدرت گردشی است. فرعون و امثال فرعون برخلاف تصورشان تمام‌مدت نیستند، هر جا که ارتفاعی بنا نهاده شود با هر ایدئولوژی‌ای - چه مذهبی یا غیرمذهبی - آن ارتفاع باید پرچ شود، باید سمباده‌ی تاریخی بخورد، سمباده‌ی تاریخی هم به دست انبیاء و هم به دست بشر است. کل طه این را می‌خواهد بگوید که طرح موضوع و دعوی کنید، مطالبه‌جو باشید، پروژه‌ی خودتان را پیش ببرید. اصل پروژه، پروژه‌ی رشد می‌باشد، ضمن حذف ارتفاع‌ها، بالا زدن ارتقاءهاست؛ ارتقاء جمعی اشکالی ندارد، ولی ارتفاع فردی اشکال دارد. موسی این را درک کرده و توضیح می‌دهد، مبشر می‌شود، بشارت می‌دهد و انگبین تاریخی پخش می‌کند، بین قومش می‌گوید بله، عذاب کشیدید، مورد آزار قرار گرفتید، پسران‌تان را کشتند، دختران‌تان را [به اسارت گرفته‌اند] و اتفاقات دیگری که افتاده، اما فرجام این پروژه این است که او حذف و شما جانشین می‌شوید. دست آخر تصریح می‌کند که آن‌گاه خدا بنگرد تا شما چگونه عمل می‌کنید؛ یعنی، آن هم باز پایان تاریخ نیست، این چرخه ادامه دارد. حال ارتفاع فردی، علو فردی و یک فرد عالی‌شده حذف می‌شود، شما هم مجموعاً و مشاعاً به جای او قرار می‌گیرید، اما آنجا میدان عمل شماسست تا خدا ببیند شما چه کار می‌کنید.

به طور خلاصه بخواهیم بگوییم، در مرحله‌ی دوازدهم مجموع آیات این را می‌گوید که طرح موضوع و تبیین از جانب مجری باید صورت بگیرد؛ [همانگونه که دیدیم مجریان این پروژه به فرعون گفتند که] ما فرستاده‌ایم، حامل پروژه و پیامی هستیم، باور کن

بناست اتفاق تاریخی رخ بدهد، فرزندان اسرائیل را که موضوع تحول هستند با ما روانه کن، ما نشانه‌های قابل تعمقی آورده‌ایم، البته ضمن این توضیحی که نشانه آورده‌ایم دعوت هم هست؛ آیا سرپاکیزی داری؟ آیا می‌خواهی راحت بنمایم تا حد خودت بشناسی؟ یعنی، به نوعی تصمیم این است که تو هم در این پروژه وارد شوی، تو هم اگر دست از این مرحله‌ی عالی تخیلی خودت برداری، بخواهی پاک‌مذهب، منزّه و اهل رهنمون بشوی، فرصت برای تو هم هست؛ پروردگار ما خالق، هادی، امکان‌آفرین و نشانه‌گذار است، سعی نکن بر او برتری بجویی! کنه قضیه این است. لذا، مرحله‌ی دوازدهم چند عنصر در درون خود مندرج دارد: عنصر رسالت، عنصر مدیریت پروژه، عنصر مطالبه، تبیین مشترک خدا و موسی؛ اینجا خدا شانه‌به‌شانه‌ی موسی می‌آید، موسی شانه‌به‌شانه‌ی خدا نمی‌ساید، نمی‌تواند بساید، اما مشابه تبیین خدا را برای قوم خودش مطرح می‌کند و نهایتاً دعوت از فرعون؛ این مرحله‌ی دوازدهم بود. می‌رسیم به مرحله‌ی سیزدهم:

مرحله‌ی سیزدهم - آوردگاه اندیشه - عمل

تبیین، دعوت، رؤیت

سحر خواندن نشانه‌ها، افسونگر پنداری مجری

ایستادن به شیوه پدران

راهکار؛ مقابله‌ی سحر با سحر

بسیج ساحران کیفی

تعیین روز موعود؛ آوردگاه ایدئولوژی - عمل

(۵۹-۵۶ طه؛ ۷۹-۷۶ یونس؛ ۱۱۲-۱۰۶ اعراف؛ ۱۰۲-۱۰۱ اسراء)

مرحله‌ی سیزدهم آوردگاه است؛ یعنی، موسی و هارون در این آوردگاه، اندیشه و عمل‌شان را می‌برند، فرعون هم با اندیشه و عمل خودش می‌آید؛ یعنی، او هم بدون ایدئولوژی، دستگاه فکری و مدار عمل نبوده است. مرحله‌ی سیزدهم که در آیات ۵۶ تا ۵۹ طه، ۷۶ تا ۷۹ یونس، ۱۰۶ تا ۱۱۲ اعراف و ۱۰۱ و ۱۰۲ اسراء، متبلور است این آوردگاه را ترسیم می‌کند.

بند یک از مرحله‌ی سیزدهم، آیات ۴۹ تا ۵۵ طه^۱، دیالوگ است، دیالوگی قابل مطالعه در ادامه‌ی دیالوگ مرحله‌ی قبل است. فرعون به موسی می‌گوید: «(ای موسی) پروردگار شما دو تن کیست؟» موسی جواب می‌دهد: «پروردگار ما کسی است که به هر پدیده خلقتی درخور (درخور ظرفیتش) اعطاء و سپس آن را هدایت کرد»؛ این مهم است! پرسش‌گری فرعون ادامه پیدا می‌کند. در نشانه‌ی ۵۱، فرعون می‌گوید: «قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى؛ حال نسل‌های گذشته چگونه است؟»؛ یعنی، قبلاً یک تلنگر هستی‌شناسانه به او می‌خورد و می‌پرسد خدای‌تان کیست؟ این موجودی که می‌گویید، کجاست؟ جایگاه، مدار، وزن تشکیلاتی و توان مدیریتش چقدر است؟ اینجا یک پرسش تاریخی هم در ذهنش مطرح می‌شود که این چیزهایی که شما می‌گویید روندی است یا نقطه‌ای؟ این خیلی مهم است! شبکه‌ی کپک‌زده ذهن فرعون آرام‌آرام با این تلنگرها در حال باز شدن بوده، بینیم این باز شدن تا کجاست، آیا می‌آید؟ استعداد آمدن تا انتها را دارد یا نه؟ خدا این شرایط را فراهم می‌کند تا با تلنگرها کریستال‌های منجمد ذهنش آرام‌آرام تکانی بخورد. اگر با وسیله‌ای به این لوستر داخل سالن اشاره‌ای شود، یک طنینی در این سالن ایجاد خواهد شد؛ این پرسش و پاسخ با موسی توسط فرعون، نشانگر این است که این لوستر در ذهنش دارد تکان می‌خورد. موسی به او پاسخ می‌دهد: «علم آن در کتابی نزد پروردگار من است، پروردگارم نه خطا می‌کند، نه دچار فراموشی می‌شود». با ادبیات امروز، موسی می‌خواهد به فرعون که هم پرسش هستی‌شناسانه برایش مطرح شده و هم پرسش تاریخی و روندی، توضیح دهد که خدایی که من در موردش صحبت می‌کنم، بسیار بسیار انسجام دارد، به او اعتماد کن که قابل اعتماد است و بخشی از شبکه‌ی ذهنش را به استدلال‌های او بسپار.

آیات ۵۳ تا ۵۵ [طه] خیلی مهم و جان‌قضیه اینجاست! این همه ما می‌گوییم پروژه مشترک است، بشر می‌تواند با خدا پروژه‌ی مشترک تعریف و تجهیز کند و پیش ببرد، در آیات ۵۳ تا ۵۵ سوره‌ی طه [به زیبایی این موضوع بیان می‌گردد]. تاکنون خدا آنچه بین این دو [موسی و فرعون] گذشته را روایت می‌کرد، اینجا به عنوان یک عنصر حی، حاضر

۱. «قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (۵۱) قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى (۵۲) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُم فِيهَا سَبِيلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ ثَبَاتٍ سَبْتِي (۵۳) كَلُوا وَ ارْزُقُوا أَنعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۵)».

و همیشه جاوید وارد تبیین می‌شود. آیه‌ی ۵۳ بیان خود خداست، تا اکنون خدا روایت می‌کرد، حال خودش هم از فرصت برای توضیح مبانی خودش استفاده می‌کند، البته حسن استفاده و نه سوءاستفاده. در آیه‌ی ۵۲ موسی، خدا را برای فرعون توصیف می‌کرد، در آیه‌ی ۵۳ خدا، خودش را توضیح می‌دهد: «همان کسی که زمین را برای‌تان گهواره ساخت و برای شما در آن راه‌های برون‌رفت را ترسیم کرد؛ از آسمان آب فرو بارید، سپس به وسیله‌ی آن رستنی‌های گوناگون زوج‌زوج بیرون آوردیم.» اینجا دیگر فعل، فعل خود اوست و موسی دیگر راوی نیست. در آیه‌ی ۵۴ می‌گوید: «بخورید و دام‌های‌تان را بچرانید (یعنی، از این همه فرصت‌ها استفاده کنید؛ «بخورید و دام‌های‌تان را بچرانید» تمثیل است) که به حقیقت در اینها برای صاحبان خرد نشانه‌هایی است». و در آیه‌ی ۵۵ می‌گوید: «از این زمین شما را خلق کردیم (ما خالقیم) و در آن شما را باز می‌گردانیم (این جهان هدف‌دار است خود به خودی نیست، تفریح نیست، تفرج سیزده‌به‌درانه نیست) و دگر بار شما را از آن خارج می‌کنیم». این دید استراتژیک خداست، ورودی و خروجی دارد، در آیه‌ی قبل می‌گوید که در حد فاصل این ورود و خروج، از این امکانات حداکثر استفاده را بکنید؛ اینجا یک اتفاق دیگری رخ می‌دهد، در مرحله‌ی دوازدهم موسی خودش را آن‌قدر بالا کشید تا توانست در ابعادی، توانش را مشابه [توان] تبیین خدا کند؛ در این موقعیت، [باید توجه کرد که] همچنان که در پروژه وقتی ما یک قدم جلو برویم «او» هم قدم کیفی‌تری جلو می‌آید، خدا در تبیین کمک‌کار موسی می‌شود، هم‌قد و هم‌ارز موسی نمی‌شود، اما برای تفهیم تاریخی به فرعون به کمک موسی می‌آید. این آیات ۵۳، ۵۴ و ۵۵ سوره‌ی طه مهم است! از این نظر که ادبیات خدا در کنار ادبیات موسی و فرعون قرار می‌گیرد، تحول از این مجراست. خدا در دیالوگ موسی و فرعون به قصد تفهیم بیشتر فرعون دخالت می‌کند، این خیلی مهم است! خدا برای فرعون هم کم نمی‌گذارد؛ موسی در نشانه‌ای که برای تبیین آورده و در ایجاد فرصت برای بازگشت کم نمی‌گذارد.

در بند دوم، فرعون آرام‌آرام تغییر فاز می‌دهد؛ در این مراحل که ما از آن صحبت کردیم، فرعون روی هستی، تاریخ و مراحل که طی شده پرسش‌گر می‌شود، ولی اینجا به سراغ ایدئولوژی خودش می‌رود و به خودش بازگشت می‌کند. در آیات ۱۰۶، ۱۰۷ و ۱۰۸

سورهای اعراف^۱ این را می‌توان دید، در آیه‌ی ۱۰۶ فرعون گفت: «اگر نشانه‌ای آورده‌ای و صدقی داری آن را عرضه کن». یعنی، باز رفت سراغ نشانه‌ی ایدئولوژی‌اش که ایدئولوژی جلوه‌گرایانه است؛ موسی این‌همه تصریح کرده که نشانه‌هایی هست، خدا هم وارد تبیین شد که ما اهل خلقتیم، زمین، آسمان، چراگاه، دام و... اینها همه نشانه است، چرا تو فقط جلوه‌ی ویژه می‌خواهی؟ چرا کار محیرالعقول می‌خواهی؟ اگر آن را هم می‌خواهی، هست.

وقتی فرعون خواهان نشانه‌ی محیرالعقول و معجزه شد [موسی در جواب برایش معجزه آورد. در آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ اعراف توضیح آن آمده است]: «پس موسی عصایش را افکند و به ناگاه اژدهایی هویدا شد؛ و دست خود را از گریبان بیرون کشید و ناگهان برای نظاره‌کنندگان سپید بود». این بند دوم از مرحله‌ی سیزدهم است؛ اینجا شاهد بازگشت فرعون به صندوق‌خانه‌ی تار عنکبوت بسته‌ی ذهن خودش هستیم؛ یعنی، فکر می‌کند ذهن خودش محیرالعقول است و تمدن محیرالعقولی بنا نهاده است، قبلاً هم به قوم گفته بود: «آیا غیر از ما کسی هست که کاخی بسازد که از زیر هر مجرایش نه‌ری بیرون بزند، فنانی بیرون بزند»^۲؛ تصور می‌کرد که فقط خودش طراح، مهندس و خالق است، هیچ وقت فکر نمی‌کرد که یک طراح، مهندس و خالق برتری هم وجود داشته باشد. می‌رود سر مواجهه‌ی نشانه به نشانه و جلوه به جلوه که اینجا موسی نشانه عرضه می‌کند. وقتی نشانه‌ها عرضه می‌شود در آیه‌ی ۵۷ طه^۳ می‌خوانیم: «فرعون گفت ای موسی آمده‌ای تا با سحر خود، ما را از سرزمین مان بیرون کنی؟». یعنی، تصور کرد که چون خودش اهل جلوه‌ی ویژه است و مدار پیرامونش، مدار کارایی است، [موسی نیز در پی آن است که با سحر، سلطه‌جویی کند]. مدار گرد فرعون، مدار کارایی بودند، اما کارایی‌شان کارهای تردستی و محیرالعقول و از سر فریب بوده است. طیف ساحران، طیف کارایی بودند، آنها

۱. «قَالَ إِنْ كُنْتَ جئتَ بآيةٍ فأت بها إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ (۱۰۶) فَأَلْفِي عَصَاءَ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (۱۰۷) وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنّٰظِرِينَ (۱۰۸)».

۲. این موضوع در آیه ۵۱ سوره زخرف بیان شده است: «وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ»: «و فرعون در [میان] قوم خود ندا درداد [و] گفت ای مردم [کشور] من آیا پادشاهی مصر و این نه‌رها که از زیر [کاخ‌های] من روان است از آن من نیست؟ پس مگر نمی‌بینید».

۳. «قَالَ أَجئْتَنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى».

هم فکر می‌کردند، عملی انجام می‌دادند که در دیده و پس ذهن و پیشانی مشاهده‌کنندگان جلوه‌ی ویژه‌ای بوده است؛ یعنی، آنها هم برای خودشان مهارتی داشتند، تکنیکی داشتند، فکری می‌کردند. اینجا فرعون در آوردگاه عمل واکنش نشان می‌دهد و موسی را مورد خطاب قرار می‌دهد که: «ای موسی آمده‌ای تا با سحر خود، ما را از سرزمین‌مان بیرون کنی؟».

در بند بعدی [آیات ۱۰۹ تا ۱۱۲ اعراف^۱، «ملاء» هم وارد می‌شوند. ملاء طیف فرآورنده‌ی ایدئولوژی دورانی فرعون هستند. آنها بعد از فرعون موضع می‌گیرند و به فرعون تصریح می‌کنند که موسی و برادرش بی تردید ساحری دانا هستند: «سران قوم فرعون گفتند، بی تردید این ساحری داناست، می‌خواهد شما را از سرزمین‌تان بیرون کند پس چه امر می‌کنید؟ او و برادرش را بازداشت کن و گردآورندگانی را به شهر فرست.»^۲ تصریح می‌کنند که او آمده تا ما را از سنن پدارن‌مان جدا کند.^۳ فرعون روی مواجهه با موسی یک واکنش نشان می‌دهد، قوم یا آن مدار ایدئولوژیک فرعون هم واکنش دوم را نشان می‌دهند. واکنش دوم این است که نه! ما بر سنت پدارن‌مان هستیم؛ موسی آمده تا با این جلوه‌های ویژه پس پیشانی‌های دوران را تغییر دهد، در نگاه‌ها و بینش‌ها تحول ایجاد کند، این خطر را توضیح می‌دهند و فرعون را مجاب می‌کنند که موسی را از اندیشه به آوردگاه سحر با سحر بیاور؛ این خیلی مهم است! اتفاق در این مرحله رخ می‌دهد؛ اینجا فرعون و ملاء از مواجهه‌ی اندیشه‌ورزانه عبور می‌کنند، در حالی که قبلاً خدا و موسی دو تلنگر جدی به ذهن فرعون زده بودند؛ فرعون یک‌بار از موسی پرسش هستی‌شناسانه و تبیینی و یک‌بار پرسش تاریخی می‌کند. ولی الآن دیگر پرسش‌ها کنار می‌رود. یعنی، فرعونی که می‌توانسته پله‌های پرسش‌گری را طی کند و از پرسش به جهان جدیدی رهنمون بشود، سر پله‌ی دوم می‌ایستد، بالا نمی‌رود، طیف ایدئولوژیکش هم اجازه

۱. «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۱۰۹) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (۱۱۰) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۱۱۱) يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۱۱۲)».

۲. مشابه همین آیات در سوره‌ی شعراء - آیات ۳۴ تا ۳۶ - نیز آمده است.

۳. این گزاره در آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی یونس آمده است: «قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلَاقِيَنَّكَ عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ»: «گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا ما را از شیوه‌ای که پدارن‌مان را بر آن یافته‌ایم بازگردانی، و بزرگی در این سرزمین برای شما دو تن باشد؟ ما به شما دو تن ایمان نداریم.».

نمی‌دهند بالا برود، نه خودش تمایل دارد و نه طیف می‌گذارند که بالا برود. می‌گویند پله‌پله بالا رفتن، پرسش‌گر و مساله‌دار شدن، با سنت پدران‌مان در تضاد است، با ادبیات امروز؛ یعنی، روی هستی و روی تاریخ بس است، بایست! ما روی سنت پدران‌مان ایستاده‌ایم!

خدا سنت پدران را مرادف ارتجاع می‌داند؛ [مشابه] کشی که بعد از رها شدن سر جای اولش برمی‌گردد، فتری که اگر یک انسان ۱۵۰ کیلویی هم روی آن بایستد، بعد از اینکه کنار برود به سر جای اولش باز می‌گردد، پاشنه‌ای که هر چه قدر بازوی قدرتمندی آن را کج یا منحرف کند، نهایتاً بر پاشنه می‌چرخد. اینجا فرعون و مدار ایدئولوژیکش بر سر پاشنه‌ی اول خودشان می‌روند - به تعبیر قرآن ملت و آئین پدران. می‌گویند پرسش‌گری و مواجهه‌ی فکر با فکر و اندیشه با اندیشه بس است. در واقع خودشان دیگر از پلکان بالا نمی‌روند. خدا و موسی سعی مشترک در مقابل فرعون و ملاء کردند تا پرسش‌گر، سوال‌دار و مساله‌دارشان نمایند و راه هدایت را برای‌شان باز کنند، آنها نیز می‌توانستند به تحول کلان آن زمان مصر بپیوندند، ولی به قول دلکش خواننده‌ی دهه ۲۰ [خورشیدی] می‌گویند: «ما را بس»^۱. فکر با فکر بس، اندیشه با اندیشه بس، بیا به صحنه‌ی سیرک و صحنه‌ی شعبده‌بازی برویم، ما که ساحر داریم، موسی هم ظاهراً ساحر است. به تبیین موسی و تبیین خدا که کمک‌کار تبیین موسی شد، توجهی نکردند و باز به سراغ جلوه‌های ویژه رفتند.

نهایتاً روایت خدا از واقعه به قرار روزی برای رویارویی ساحران و موسی می‌رسد. ملاء به فرعون می‌گویند که برای آمادگی کامل، مدتی را قرار بده که همه‌ی ساحران را از سراسر مصر جمع کنیم. یعنی، همه‌ی کادرهای مصر را که در این مرحله به کمک‌مان می‌آیند، سعی کن جمع کنی. این قرار را می‌گذارند و موسی هم تصریح می‌کند که قبول دارم و من هم در موعد خواهم آمد. این مرحله، مرحله‌ای است که برای رشد فرعون دیگر مرحله‌ی سوخته است. نه خدا، نه هارون و نه موسی هیچ‌کدام این مرحله را نمی‌سوزانند، بلکه خودش مرحله را می‌سوزاند. مرحله‌ای که دو پله بالا آمد و سر پله‌ی دوم ایستاد. پیرامون ایدئولوژیکش نیز او را دعوت کردند به گفتن «نه!» و بیان اینکه ما از سنت پدران [تبعیت می‌کنیم] و از میراث کوتاه نخواهیم آمد، ایدئولوژی ما ایدئولوژی

۱. تصنیف مذکور با همین عنوان «ما را بس» و با مطلع «در کنار توست، رقیب اگر، زان دو چشم شوخ، به ما نگر، کن نظر بتا، که یک نظر، ما را بس» توسط دلکش خواننده شده است.

پدران است، صحنه‌ی عمل ما صحنه‌ی عمل است و فکر با فکر نیست، اینجا هم خیلی مهم است! تا این مرحله در این استراتژی، برخورد خدا با فرعون به عنوان یک عنصر فکری بوده، برخورد موسی هم با فرعون به عنوان یک عنصر فکری بوده است، خدا از مجرای اندیشه و تغییر جهان‌بینی و ایجاد دگرگونی در تبیین‌های فرعون وارد قضیه می‌شود، موسی نیز همین‌طور، اما فرعون نمی‌خواهد و سیر را متوقف می‌کند، ترمز قطار را می‌کشد و می‌ایستاند.

آیه‌ی ۷۵ یونس، کلیدی است - اگر دوستان خواستند مراجعه کنند - و ما را به یک سرفصل جدی می‌رساند: «و سپس بعد از آنان موسی و هارون را با نشانه‌ی خود به سوی فرعون و ملاء وی فرستادیم اما آنان استکبار ورزیدند و آنها گروهی تبهکار بودند». خیلی مهم است! می‌گوید ما موسی و هارون را با نشانه‌ها فرستادیم؛ نشانه‌ها که فقط معجزه نیست، با استدلال‌ها و نشانه‌های مان فرستادیم، ولی هم فرعون و هم ملاء و هم پیرامون ایدئولوژیکش کبر ورزیدند، نخواستند از ارتفاع پایین بیایند. چه اشکالی دارد از ارتفاع پایین بیایند؟! یک مقدار فرعون روی زمین واقعیت آمد و از موسی پرسید این خدای تو که می‌گویی کیست؟ جایگاهش چیست؟ توان مدیریت، سازماندهی و توان تغییردهندگی‌اش چقدر است؟ موسی توضیح داد و خود خدا هم به کمک توضیح آمد. بعد پرسش تاریخی کرد با این محتوا که نقطه این چنین است که تو توضیح می‌دهی، پس روند و سرگذشت گذشتگان چگونه بوده است؟ یعنی، رابطه‌ی خدا با گذشتگان چگونه بوده است، روندی بوده و سیری داشته یا الآن در این نقطه، تو توقف کردی؟ که باز موسی توضیح می‌دهد. موسی به او توضیح می‌دهد که به خدا رجوع کن، اهل استدلال است، به او اعتماد کن که انسجام ویژه‌ای دارد، یکبار حداقل امتحانش کن، ولی بعد از پرسش دوم دیگر فرعون ایستاد، در اینجا خدا این را تصریح می‌کند. در آیه‌ی ۷۵ یونس آمده: «آنها استکبار ورزیدند». یعنی، کماکان جبرورز و عالی‌خواه بودند، حاضر نبودند از موضع خودشان عدول کنند و نهایتاً گروهی تبهکار بودند که این تبهکاری به چند چیز بر می‌گردد: قوم را تبه کردند؛ تبهکار فقط این نیست که آسایش به فرد مقابل برسد. نه! سیاهی‌اش، خود او، دوران و تاریخ و امکانات و فرصت‌ها را هم می‌گیرد؛ تبهکار بودن به این مفهوم است.

۱. «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مَجْرُمِينَ».

اما مهم‌ترین آیه که مرحله‌ی سیزدهم را با آن تمام می‌کنیم، آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی طه^۱ است؛ در طه خدا در روایتی که برای حضرت محمد دارد، در آیه‌ی ۹ به حضرت محمد می‌گوید که آیا آماده‌ای که ما روایتی برای تو صورت بدهیم؟ آیا روایت موسی را شنیده‌ای؟ روی سیری که موسی و فرعون طی کرده‌اند تدقیق کرده‌ای؟ تا مرحله‌ی سیزدهم که جمع‌بندی خداست. در آیه‌ی ۵۶ طه می‌گوید: «همه‌ی آیات خود را به فرعون نشان دادیم ولی او آنها را دروغ پنداشت و ابا کرد». خدا تصریح می‌کند که ما همه‌ی تلاش خودمان را به کار بستیم، هم در تبیین‌ها و هم در استدلال. هم سیر تاریخ و هم سمت جهان را برای‌شان توضیح دادیم، ولی قانع نشدند و نشانه خواستند، در [نمایاندن] نشانه نیز با هر سازوکاری، عصا تبدیل به اژدها و دست موسی سپید، درخشان و منور شد. دست موسی تمثیل دوران نو است، نشانه‌ی ویژه‌ای برای ورود فرعون و ملاء و قومش به دوران نو هم فراهم کردیم؛ اما «به واقع» [فرعون روی برگرداند]. اینکه می‌گوید «به واقع» یک تاکید ویژه‌ای است؛ یعنی، در قبال فرعون کم نگذاشتیم، اما او آنها را دروغ پنداشت و ابا کرد.

اینجا سیر فرعون تمام می‌شود، اما او تفهیم نشد. یعنی، خدا مقدمتاً اهل تبیین بود و موسی نیز مقدمتاً به تبعیت از خدا تبیین کرد، انتظار خدا، موسی و هارون از فرعون این بود که این تبیین را جدی بگیرند و بعد از تبیین وارد مفاهمه شود، ولی علی‌رغم اینکه پرسش‌گر شد، پرسش‌گری‌اش را متوقف کرد، فهیم و معقول نشد، ارتفاعش را کم نکرد و باوردار نشد و نگذاشتند که در بینش نیز تغییر صورت بگیرد. لذا، در مرحله‌ی سیزدهم که آوردگاه اندیشه و عمل است، مقدمتاً تبیین و دعوت صورت می‌گیرد، ولی فرعون به تبیین و دعوت بسنده نمی‌کند و رؤیت تمام و کمال را می‌خواهد. در مرحله‌ی بعد می‌بینیم که ساحران کم می‌آورند و به قول پدران ما لنگ می‌اندازند، متتها اینجا سیر طی می‌شود: تبیین، دعوت و رؤیت، ولی در انتهای مرحله‌ی سیزدهم فرعون و ملاء‌اش، نشانه‌ها را سحر و مجری این پروژه‌ی تحول که موسی باشد را افسون‌گر می‌پندارد. خدا روایت می‌کند که موسی را افسون‌گر پنداشتند، بر شیوه و دیدگاه تاریخی پدران‌شان ایستادند، راهکار را از فکر به سحر منحرف کردند. این نوعاً روش جریان لمپن تاریخ است؛ لمپن فقط کسی نیست که فحاشی می‌کند، لمپن کسی است که می‌خواهد بازی را

۱. «وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى».

از شرایط و قاعده‌ی اصولی‌اش خارج کند. خدا، موسی و هارون [در مواجهه] با فرعون از اول بازی، زور چماق [به میدان نیاوردند]. بازی، بازی فکری بود، عرصه، عرصه‌ی فکر و [رویارویی] اندیشه با اندیشه بود ولی [فرعون] اندیشه را متوقف کرد و بر شیوه‌ی پدران ایستاد. راهکاری که پیشنهاد داد مقابله‌ی سحر با سحر و جادو با جادو بود و در ادامه هم فرصتی خواست برای بسیج ساحران کیفی، که این فرصت هم فراهم شد. همه‌ی کادرهای متناسب با این مرحله را از سراسر مصر جمع کردند، کیفی‌ترین کادرهای سحر و جادو برای روز موعود جمع شدند، روز موعود هم از طرف موسی پذیرفته شد. روز موعود آوردگاه ایدئولوژی و عمل بود، هم ایدئولوژی و عمل موسی و هارون و هم ایدئولوژی و عمل فرعون، قوم و مدار پراتیکش که همان اهالی سحر و جادو بودند. مرحله‌ی چهاردهم و پانزدهم را اختصاص می‌دهیم به توضیح صحنه‌ی این آوردگاه مرکب فکر و عمل، مرحله‌ی شانزدهم هم که فرجام این سیر است.

خسته نباشید. قسمت دوم این جلسه در اختیار دوستان جوان این جلسه خواهیم بود؛ انتظار ما این است که گروه‌هایی که خودشان و بدون دخالت ما و با پیشنهاد دوست جوانی که قبل از عید آمد و مطرح کرد، تشکیل شدند، مقداری به کار سرعت بدهند و جلساتشان را جدی‌تر کنند تا بتوانیم بعد از دو - سه جلسه‌ی دیگر، نیمه‌ی اول یا دوم جلسه را کامل در اختیار یک گروه قرار دهیم؛ یعنی، چهار نفری که با هم یکی - دو ماه کار کرده‌اند، محصول کارشان را ارائه کنند. با این تناسبی که پیش می‌رویم مشارکت جدی‌تر و جمعی‌تر می‌شود. از صرف حوصله و وقت‌گذاری شما خیلی متشکریم.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

مشارکت‌کننده‌ی اول

عنوان بحث: جوامع بینش‌مند یا جوامع هدفمند

خدمت حضار محترم سلام عرض می‌کنم، ممنونم از آقای صابر که یک‌بار دیگر این وقت را در اختیار من قرار دادند تا در خدمت عزیزان باشم.^۱ مبحثی را که من امروز برای شما عزیزان آماده کرده‌ام مجموع یا ترکش‌هایی از حاشیه‌های موضوعاتی است که تا امروز برای ما در جلسات مطرح شده است. من روی ۲-۳ مورد از حاشیه‌ها در این جلسات توجه کردم و سعی کردم بر مبنای آنها طرحی را امروز آماده کنم و خدمت شما ارائه کنم. اولاً آقای صابر در خیلی از جلسات به کرات این را اعلام کردند که امروز جامعه‌ی ایران جامعه‌ی ملول و خسته است، جامعه‌ای که خیلی نمی‌تواند یک جامعه‌ی هدفمند باشد، یک جامعه‌ای باشد که نتیجه یا حاصلی از آن بیرون بیاید.

دوم اینکه یکی از عزیزان که جلسه‌ی قبل هم صحبت کردند به نکته‌ای اشاره کردند که ما چگونه می‌توانیم برنامه‌ای داشته باشیم که بتوان خیلی سریع از آن نتیجه گرفت؟ یعنی، ما ۵۰-۴۰ سال وقت صرف نکنیم تا از آن نتیجه‌ای بگیریم یا بتوانیم به یک نتیجه‌ی مشخصی برسیم. مبحثی را که من امروز برای شما آماده کرده‌ام عنوانش هست «جوامع بینش‌مند یا جوامع هدفمند». این مبحث حدوداً از ۵۰ سال پیش و بعد از جنگ جهانی دوم در دنیا خیلی رایج شد و پایه‌اش در ایالات متحده شکل گرفت.

آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم از لحاظ اقتصادی یک آمریکای ضعیف بود. همان‌طور که عزیزان می‌دانند بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا دچار رکود اقتصادی شد، در زمان ژنرال آیزنهاور، بعد از اینکه این رکود اقتصادی بر آمریکا چیره شد، محققان تلاش کردند تا ببینند که می‌توانند راه‌حلی برای نجات کشورشان پیدا کنند؟ نتیجه‌ی این تحقیقات خیلی جالب بود، آنها متوجه شدند که یک کشور تنها با قدرت صرف نظامی نمی‌تواند خودش را سر پا نگه دارد؛ یعنی، نمی‌تواند بر دنیا تسلط داشته باشد و یا بتواند جامعه‌ی پیشرفته‌ای را تشکیل بدهد. از همین جا چیزی به اسم جوامع بینش‌مند یا جوامع هدفمند مطرح شد. یعنی، آنها متوجه شدند که هر فرد یا هر جامعه‌ای برای اینکه بتواند به اهداف

۱. این مشارکت‌کننده، پیش از این نیز در نشست هفدهم به عنوان مشارکت‌کننده‌ی اول به ارائه‌ی بحثی با عنوان «عقلانیت و معنویت» پرداخته بود.

خودش دست پیدا کند، در یک زمان مشخص باید سند چشم‌انداز داشته باشد، باید اهداف خود را مشخص کند، نمی‌تواند بدون برنامه یا بدون مشخص کردن هدف به جایی برسد و یا نتیجه‌ای را بیرون بدهد. چیزی که من به‌شخصه معتقدم جامعه‌ی ما از آن غافل است؛ یعنی، ما در این مباحث نه اصلاً شرکت می‌کنیم، نه روی این مباحث کار می‌کنیم. اصولاً وقتی ما می‌خواهیم مبحثی را مطرح کنیم، توجه نمی‌کنیم که آیا اصلاً ما هدفی از مطرح کردن این بحث داریم یا نه؟ آیا آخر کاری که می‌خواهیم بکنیم نتیجه‌ای هست؟ چه هدفی را دنبال می‌کنیم؟ می‌خواهیم به کجا برسیم؟ این سوال‌هایی است که برای این افراد شکل گرفت تا بتوانند این مفهوم را به‌وجود بیاورند.

یک جامعه‌ی غربی - جامعه‌ای که اگر از خیلی از ما بپرسند، می‌گوییم از لحاظ معنوی شاید خیلی از ما عقب‌تر باشند، یعنی، ما خودمان را از لحاظ معنوی خیلی بالاتر از آنها می‌دانیم - از بسیاری جهات خیلی از ما جلوتر است. در مورد مباحث معنوی هم جلوتر که می‌رویم، صحبتی می‌کنم و به آن اشاره می‌کنم. آنها برنامه‌ای را گذاشتند و گفتند که افراد باید ببینند و این کارها را بکنند تا ما فرد یا جامعه‌ی بینش‌مند یا هدفمند داشته باشیم. یعنی، این‌طور نمی‌شود که ما بگوییم فردی بیاید هدف‌هایش را بگوید؛ و بعد خیلی راحت، بگوییم که این فرد هدف‌دار شده است! مراحلی وجود دارد که یک فرد یا یک جامعه [باید طی کند تا] به یک فرد یا جامعه‌ی هدفمند یا بینش‌مند تبدیل شود. زمانی که داشتند این تحقیقات را انجام می‌دادند به یک مبحث برخورد کردند و دیدند که مردم آمریکا خیلی به روزمرگی افتاده‌اند. یعنی، یک سری از افراد در حصار یک جامعه‌ی سرمایه‌داری گرفتار شده‌اند و خیلی محافظه‌کارانه و سازش‌کارانه با قضایا برخورد می‌کنند، همان‌طور که می‌دانید قناعت سازش‌کارانه مخالف جامعه‌ی بینش‌مند یا جامعه‌ی هدفمند است، مخالف یک جامعه‌ی پویا است. قناعت سازش‌کارانه قناعتی معنوی نیست، بلکه بدین معنی است که قانع هستم چون نمی‌توانم حقم را بگیرم، قانع هستم چون فکر می‌کنم نمی‌توانم به هدف‌هایم برسم. آنها اول این را دیدند. یعنی دیدند که جامعه [آمریکا] خیلی قانع شده؛ [افراد جامعه] حاضر هستند به خاطر اینکه کارشان را حفظ کنند، هر کاری بکنند. چون آن زمان بیکاری در آمریکا غوغا می‌کرد. این با مفهوم یک جامعه‌ی پویا سازگار نیست، گفتند که ما باید یک جامعه‌ی هدفمند داشته باشیم.

یک فرد وقتی می‌خواهد به هدفی برسد، اولین کار این است که اهدافش را بدون اینکه از آنها ترسی داشته باشد یا بدون اینکه بگوید اصلاً ممکن است من به این هدف نرسم و خیلی راحت بگوید که این هدف یا دور از دسترس است یا غیر ممکن، بدون اینکه

ترسی داشته باشد آنها را اول بیان کند و دوم روی کاغذ بیاورد. خیلی از ما شاید به راحتی هدف‌های مان را بتوانیم بیان کنیم، خیلی‌ها هم نمی‌توانند بگویند. اول به آن افرادی که نمی‌توانستند هدف‌های شان را بگویند، گفتند شما هدف‌های تان را بگویید. اول خیلی سخت بود ولی این اتفاق افتاد. گفتند این قدم اول است. ولی قدم دوم این است که این‌ها را بنویسید. چرا؟ چون نوشتن آن باعث می‌شود که اولاً هدف‌های تان ثبت بشود، چون وقتی انسان صحبت می‌کند، ذهن فرار است و انسان فراموش می‌کند که چه چیزهایی را گفته است. ثانیاً وقتی روی کاغذ می‌آورد، سعی می‌کنید بیشتر توضیح بدهید، بیشتر تفسیر بکنید، چون آنجا فضای بیشتری برای توضیح دادن دارید، شاید در این زمانی که من برای توضیح دادن دارم، خیلی زمان کمتر باشد تا وقتی که می‌توانم بنویسم، مجبور شدند که به تفصیل توضیح بدهند که هدف من این است و این کارها را می‌خواهم برایش بکنم.

مرحله‌ی بعد این است که وقتی شما اهداف تان را روی کاغذ می‌آوردید باید بنویسید که من برای این هدفم می‌خواهم چه کار بکنم؟ یعنی، من برنامه‌ای که برای رسیدن به این هدفم دارم چیست؟ این مرحله، مرحله‌ی خیلی حساسی است؛ یعنی، شما باید برای اینکه بخواهید به آن هدف تان برسید، برنامه داشته باشید. اصلاً نباید بترسید که هدف من شاید دور از دسترس باشد! فقط کافی است که این را بنویسید: من این را می‌خواهم و من می‌خواهم برای رسیدن به این، این کار را بکنم.

نکته‌ی دوم بعد از اینکه بگویید و بنویسید، این بود که به آن فکر نکنید. خیلی جالب است، نگفتند که حالا بروید دنبالش، بروید عمل بکنید، بلکه گفتند که به طور روزانه به آن فکر بکنید، اما آن‌طور به آن فکر بکنید که به یک امر روزمره بدل نشود. سعی کنید طوری به اهداف تان فکر کنید که هر روز با جزئیات بیشتر آن را ببینید، در نظر گرفتن جزئیات باعث می‌شود که شما هر روز به هدف‌های تان نزدیک‌تر شوید. خیلی‌ها می‌گویند که فکر می‌کنیم، ولی کاری نمی‌کنیم که به هدف‌های مان نزدیک‌تر شویم. واقعاً این در علم ثابت شده، در قرآن هم آمده که وقتی شما به چیزی فکر می‌کنید، خواه ناخواه گام‌ها به سمتش برداشته می‌شود و اصلاً جریان اطراف شما به سمت اهداف شما نزدیک‌تر می‌شود. من در این رابطه که داشتم تحقیق می‌کردم به یک چیز خیلی جالبی برخورد کردم. در همین اسناد غربی وقتی که در مورد جامعه‌ی بینش مند صحبت می‌کنند، به یک آیه از قرآن اشاره می‌کنند. البته متأسفانه آن منابعی که من نگاه کردم به شماره‌ی آیه و شماره‌ی سوره اشاره نکرده بود، ولی به یکی از آیات قرآن اشاره کرده بود و در آن

گفته بود: «اگر به خود و به ما [خدا] ایمان داشته باشید، یقین بدانید که شما برترینید». این عین آیه‌ای بود که ذکر کرده بودند و اینها از تحلیل این آیه متوجه شده بودند که اگر شما بر این باور باشید که می‌توانید یک کاری را انجام دهید و بر قدرتی که شما را در این زمینه کمک می‌کند - که ما آن را خدا می‌دانیم - ایمان داشته باشید و فکر کنید که به آن هدف می‌رسید، عوامل اهداف شما به سمت اهداف‌تان نزدیک می‌شوند؛ یعنی، عواملی پیش می‌آید که شما به اهداف‌تان برسید.

گام بعدی این بود که شما برای رسیدن به هدف‌تان تلاش کنید. یعنی، سعی کنید که گام‌های بعدی‌تان در راستای این باشد که برنامه‌هایی که می‌نویسید را اجرا کنید. این گام بعدی است، سعی کنید ترسید؛ یعنی، وقتی من خیلی راحت فکر کردم که یک هدف بزرگی را بنویسم، هدفی داشته باشم که در زندگی‌ام می‌خواهم به آن برسم هر قدر هم بزرگ باشد، وقتی نمی‌ترسم و به این راحتی بیان می‌کنم، اگر هم می‌خواهم نکته‌ای را برایش انجام بدهم، نباید تعلل کنم. هر آنچه که در برنامه‌تان گفته‌اید را مرحله به مرحله انجام بدهید، لزومی ندارد که یک‌جا انجام بشود؛ لزومی ندارد که یک‌باره ده کار را با هم بکنید؛ مرحله به مرحله آنچه را که گفته‌اید انجام بدهید و بعد خواهید دید که به هدف‌تان می‌رسید.

نکاتی را که در مورد طراحی آن لیست اهداف باید در نظر بگیرد، این است که سعی کنید اهداف بر این مبنا باشد که اهداف بلندمدت و کوتاه‌مدت [از یکدیگر تفکیک شده] باشد. علت تفکیک اهداف بلندمدت و کوتاه‌مدت این است که شما ممکن است که اهداف بلندمدت‌تان خیلی اهداف بزرگی باشد. مثلاً من شرکت تویوتا را در دهه‌ی ۸۰ میلادی مثال می‌زنم. این شرکت هدفی را که برای خودش مطرح کرد این بود که گفت: من در آینده تبدیل می‌شوم به بزرگ‌ترین کمپانی خودروسازی دنیا. در همین دهه‌ی حاضر این شرکت به هدف خودش رسیده است. یعنی، الآن کمپانی تویوتا بزرگ‌ترین کمپانی خودروسازی دنیاست. این‌طور گفتند که فرض کنید که اگر این کمپانی اهداف کوتاه‌مدتی برای رسیدن به اهداف بلندمدتش تعیین نمی‌کرد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ اتفاقی که می‌افتد این است که بعد از یک مدتی وقتی که روسای کمپانی می‌دیدند که به اهداف‌شان نزدیک نمی‌شوند، حس ناامیدی می‌کردند؛ چون در راه رسیدن به یک هدف بزرگ خیلی موانع وجود دارد. شما وقتی به موانع زیادی برخورد می‌کنی، حتی اگر موانع را هم کنار بزنی اگر حس پیشرفت نداشته باشی، فکر می‌کنی که عقب می‌مانی یا داری پس‌رفت می‌کنی. وجود اهداف کوتاه‌مدت در لیست اهداف شما این کمک را می‌کند که بدانید دارید به

اهداف تان می‌رسید. یعنی، وقتی شما به یک هدف کوچک‌تر در لیست اهداف کوتاه‌مدت تان دست پیدا می‌کنید، به راحتی متوجه می‌شوید که من دارم به هدفم می‌رسم. مثلاً، فرض کنید یک هدف بلندمدت دارید و ده هدف کوتاه‌مدت. وقتی به هدف [کوتاه‌مدت] اول برسید، متوجه می‌شوید که دارید قدم‌های تان را بر می‌دارید؛ پس در نتیجه برنامه‌تان را متوقف نمی‌کنید، مسیر را ادامه می‌دهید.

متأسفانه در جامعه‌ی ما چه در امور سیاسی، چه در امور اجتماعی، چه در زمینه‌های علمی و در هر زمینه‌ی دیگری، ما این هدف‌های کوتاه‌مدت را نداریم. یعنی، مثلاً وقتی که یک برنامه در مجلس ما ارائه می‌شود، در آن اهداف کوتاه‌مدت خیلی دیده نمی‌شود. مثلاً اگر اشتباه نکنم در سند چشم‌انداز بیست‌ساله‌مان، اعلام شد که قصد داریم به قطب اول خاورمیانه تبدیل شویم. یعنی، برنامه بر این اساس تعیین شده که ما به قطب اول خاورمیانه تبدیل شویم. برنامه‌های کوتاه‌مدت چهارساله‌ای هم در بین این بیست سال دیده شده، پنج برنامه در [فاصله‌ی زمانی دست یافتن به] این سند چشم‌انداز هست. اما نکته‌ی اساسی که در این برنامه‌ی چشم‌انداز وجود دارد این است که هیچ هدف کوتاه‌مدت دیگری غیر از آن برنامه‌های چهارساله در خلال اینها دیده نشده است. این سند چشم‌انداز کشور است؛ یعنی، اعتبار ما. یعنی، حرفی که ما داریم می‌زنیم؛ یعنی، اینکه نحوه تفکر ملت ما این است. الآن مشکلی که در چهارساله‌ی اول با این چشم‌انداز بیست ساله داشتیم این است که ما احساس می‌کنیم که پست‌رفت کرده‌ایم. من به اینکه پست‌رفت ما درست است یا نه، کاری ندارم چون من برنامه را نخوانده‌ام. ولی در چشم‌انداز بیست ساله، اصلاً برنامه‌های کوتاه‌مدت دیده نشده که بررسی کنیم و ببینیم ما به آن رسیده‌ایم یا نرسیده‌ایم؟ وقتی جامعه‌ی ما به این شکل عمل می‌کند مسلماً ما به عنوان یک فرد در جامعه‌ی کوچک خودمان و در خانواده‌ی خودمان هم بدین نحوه عمل می‌کنیم؛ هیچ فرقی ندارد. هم دولت آئینه‌ی مردمش هست و هم مردم آئینه‌ی دولت هستند. این یک چیز مشخصی است و در تمام جوامع هم همین‌طور است. وقتی دولت ما به این شکل برنامه‌ریزی می‌کند، ما هم به این شکل برنامه‌ریزی می‌کنیم. پس ما حتماً باید برنامه‌ریزی‌ها و اهداف کوتاه‌مدت‌مان را دقیق و ریز ببینیم. مثلاً برنامه‌ی یک ماهه داشته باشیم، برنامه‌ی هفتگی داشته باشیم.

نکته‌ی آخر که باید به شما بگویم مطلبی بود که در جواب دوست عزیزمان مطرح می‌شود که گفتند که برای اینکه ما به اهداف‌مان برسیم، آیا برنامه‌های کوتاه مدت داریم؟ و حضرت موسی را هم مثال زدند. اگر اشتباه نکنم استدلال‌شان هم بر این بود که جوانان ما

دیگر تحمل برنامه‌های بلندمدت را ندارند؛ یعنی، جوان ما نمی‌خواهد بیست سال از عمرش را از بین ببرد تا به هدفش برسد. در این جلساتی که ما داشتیم که هم حضرت موسی و هم ابراهیم می‌آیند، چهل سال رنج می‌بینند، سختی می‌کشند و به هدفشان می‌رسند. جواب سوال فوق خیلی واضح است. به اهداف‌تان نگاه کنید. چه هدفی را برای خودتان ترسیم کردید؟ آیا هدف‌تان خیلی بزرگ است یا خیلی کوچک؟ این نکته‌ی خیلی باارزی است که ما باید ببینیم که چه هدفی را تنظیم کردیم.

یک نکته‌ی خیلی جالبی هم وجود دارد، خود غربی‌ها می‌گویند اهداف‌تان را محافظه‌کارانه تعیین نکنید، از این ترس نداشته باشید که اهداف‌تان کوچک باشد. سعی کنید که اهداف‌تان بزرگ باشد؛ چون اصولاً افرادی که اهداف بزرگ دارند، پیشرفت می‌کنند. یک نکته‌ای هم در لیست اهداف است، می‌گویند اهدافی که «در دسترس» هستند. یعنی، شما قابلیت این را دارید که آنها را برنامه‌ریزی کنید و بدانید که می‌توانید به آنها برسید. اهدافی را باید انتخاب بکنید که می‌دانید که احتمال دارد که به آن برسید. یعنی، باید برای آن تلاش کنید و برنامه و وقت برایش صرف کنید. مثلاً همین موسی و ابراهیم را مثال می‌زنیم. هدف چه بود؟ هدف انسان‌سازی بود، هدف این بود که جامعه‌ی بشری در طول قرن‌ها تغییر کند. من سوالی از شما دارم؟ آیا برای چنین هدف بسیار بزرگی یک سال زمان کافی است؟ آیا می‌توان انتظار داشت با زمان کم به هدف بسیار بزرگی دست پیدا کنیم؟ کنایه‌ای که بسیاری از افراد الآن می‌زنند - مثل همین مکاتب غربی یا مکاتب شرقی پیشرفته نظیر ژاپن - می‌گویند اگر فکر می‌کنید که دوست ندارید برای رسیدن به هدف‌تان زمان زیادی خرج کنید یا اختصاص دهید، بهتر است اهداف‌تان را تعدیل کنید. من نمی‌توانم انتظار داشته باشم که رئیس فلان شرکت بزرگ شوم، اما حاضر نباشم متناسب با آن هدف برایش وقت بگذارم! باید هدفم را ارزیابی کنم و ببینم آیا عقلانی است که در یک زمان مشخص به آن برسم یا نه؟

برای طرح‌های بزرگ باید زمان زیاد صرف کرد. انقلاب ما [انقلاب بهمن ۱۳۵۷] پانزده سال طول کشید. پیامبران ما چهل سال طول می‌کشید تا به پیامبری برسند و سی سال نیز دوره‌ی پیامبری آنها بود! این خود نشان می‌دهد هرچه برنامه بزرگ باشد، باید وقت بیشتری برای آن صرف کرد. شما وقتی یک استراتژی یا برنامه داشته باشید، باید برای آن برنامه و اهداف‌تان زمان خرج کنید و ما چاره‌ای نداریم که این فرهنگ خرج زمان برای هدف را جا بیندازیم. ما دائم انتقاد می‌کنیم که چرا در حد فلان کشور نیستیم، دائم خودمان را مقایسه می‌کنیم با کشورهای اروپایی و کشورهای غربی! باید یاد بگیریم که

اگر می‌خواهیم جامعه‌ی پیشرفته‌ای داشته باشیم باید وقت بگذاریم تا در حد جوامع پیشرفته‌ی فعلی باشیم. آمریکا از سال ۱۸۵۰ برنامه‌ریزی کرده تا تبدیل به امریکای فعلی شده است. یعنی، حدوداً شانزده نسل را تباه کرد و نسل را سوزاند تا شد آمریکا! ما چه کردیم؟ من حرف دیگری ندارم. امیدوارم که عزیزان را هم خسته نکرده باشم.

هدی صابر: بحث را به صورت جمعی یا فردی کار کردی؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: نه. چند منبع وجود دارد. من یک لوح فشرده پیدا کردم به اسم Vision [بینش] که محصول یکی از دانشمندان آمریکایی و مربوط به دهه‌ی ۸۰ [میلادی] است. او این را به صورت خیلی جدی مطرح می‌کند و مبحث را خیلی باز می‌کند. از آن به بعد دانشمندان و محققان دیگری آمدند کتاب‌هایی را تحت عنوان «موفقیت» مطرح کردند که در راستای همین موضوعات است. مثل آقای آنتونی رابینز که کتاب «به سوی کامیابی» را در سال ۱۹۹۲ منتشر کرده؛ یا آقای برایان تریستی که کتاب‌های کوچک «موفقیت» را منتشر کرده است.

هدی صابر: در حال حاضر جامعه‌ی ما بحران معیشت دارد، غالب افراد دچار روزمرگی هستند و قناعت سازش‌کارانه هم که شما از آن جامعه مثال زدید، اینجا هم خیلی تموج دارد. از یک طرف هم خیلی از افراد جامعه‌ی ایران - خود ما هم عموماً این‌طور هستیم - دستاوردهای عظیم طلب می‌کنیم. شما به دستاوردهای کوتاه‌مدت و حرکت‌های وجب به وجب اشاره کردید. فکر می‌کنید آیا این پارادوکس قابل حل است؟ در ذهنت به این مساله فکر کرده‌ای؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: بله صد در صد قابل حل است. آنچه که ما مطرح کردیم این بود که ما یک هدف بلندمدت می‌گذاریم، بر اساس هدف بلندمدت‌مان، اهداف کوتاه‌مدت را می‌گذاریم. یعنی، یک برنامه‌ی مشخصی؛ یعنی، یک فرد برای اینکه به هدف بلندمدتش برسد، شروع می‌کند در راستای آن حرکت کردن و گام برداشتن.

هدی صابر: آیا خودت برنامه داری؟ مقاله‌ای که آوردی در برنامه‌ات می‌گنجد یا تصادفی بوده است؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: بله، من خودم یک برنامه‌ای دارم. الآن شروع کردم و سال ۲۰۱۲ به هدفم می‌رسم؛ یعنی، این برنامه‌ای بوده که من برای کارم در نظر گرفتم. من خودم در

رشته‌ی فناوری اطلاعات دارم کار می‌کنم. الآن با سه شرکت بزرگ آمریکایی در این رابطه تماس گرفتم برای اینکه می‌خواهم در آنجا کار کنم. در صورتی که جامعه‌ی آمریکا الآن بحران اقتصادی دارد و خیلی از شرکت‌ها تعدیل نیرو کرده‌اند، ولی با این حال از هدف‌هایم غافل نشده‌ام و یک سال است روی هدف‌هایم کار کرده‌ام.

هدی صابر: ازدواج کرده‌ای؟ ازدواج کجای کارت قرار دارد؟ حضور در جلسات کجای کارت است؟ مثلاً فکر کن الآن یکی در جامعه‌ی ما دنبال معیشت روزمره و قناعت سازش کارانه است. آیا می‌تواند یک الگویی فراهم کند که مثلاً هم کار فکری باشد، هم ازدواج باشد؛ یعنی، به نظرت دست‌یافتنی است؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: نه ازدواج نکرده‌ام، ولی آن هم در برنامه‌ام هست. فرد نمی‌شود تک‌بعدی باشد. من خودم را مثال می‌زنم، شاید فرد از خودش شروع کند خیلی بهتر باشد. من فکر می‌کنم که نصیحت کردن دیگران شاید خیلی راحت باشد، وقتی می‌خواهیم از خودمان شروع بکنیم آن نقطه حساس است، همیشه گیر می‌کنیم. من از خودم شروع می‌کنم، من خودم یک سال قبل یک روند تک‌بعدی داشتم، می‌رفتم سر کار و از سر کار بر می‌گشتم خانه. بعد خودم خسته شدم و گفتم این‌طوری نمی‌شود زندگی کرد! دنبال راهی گشتم تا ببینم می‌توانم از این شرایط خلاص شوم؟ شاید بشود گفت این قدم اول من برای برنامه‌ام بود.

هدی صابر: چه چیز به ذهنت تلنگر زد که روی روند خودت تجدیدنظر بکنی؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: یک‌بار نشستم با خودم فکر کردم. فکر می‌کنم این اولین قدمی است که باید برداریم. یک‌بار بنشینیم، فکر بکنیم که آیا کارهایی که داریم می‌کنیم روزمرگی در آن هست یا نه؟ روزمرگی است که ما را دچار لغزش می‌کند، ما را دچار این می‌کند که از خدا دور شویم، از خانواده، زندگی و هدف‌هایمان دور بشویم. ما وقتی اینجا صحبت می‌کنیم که خدا هدفمند است و براساس آن چهل سال برنامه‌ریزی می‌کند و هدفی را پیاده می‌کند، مسلماً از یک فرد روزمره خوشش نمی‌آید. یعنی، آن اقبالی را که باید نسبت به آن فرد داشته باشد کمتر می‌شود. من خودم آن موقع که دچار روزمرگی شده بودم، احساس کردم که از خدا هم دور شدم و دنبال راهی می‌گشتم که از این خلاص شوم. قاعدتاً باید راهی یافت که ما از این روزمرگی راحت و از حصار معیشت خارج شویم. چه‌طور در آن سوی کوهی زمین افرادی خواستند و توانستند در آن شرایط

بد بحران اقتصادی از این وضعیت خارج شوند، ولی ما نمی‌توانیم؟ من فکر نمی‌کنم این غیرممکن باشد. یعنی، افراد دوست ندارند که از شرایط موجود خارج شوند وگرنه به عقیده من، «جوینده یابنده است». اگر بخواهند می‌توانند، «خواستن توانستن است».

مشارکت‌کننده‌ی دوم

سلام عرض می‌کنم خدمت شما دوستان. اگر خاطرتان باشد مرتبه‌ی پیش در این راستا صحبت کردم^۱ که من قائل به این هستم که ما می‌خواهیم با قرآن کار بکنیم، یک سری موانعی هست و تا این موانع از بین نرود، ما راحت نمی‌توانیم با قرآن در تماس باشیم. دوست‌مان که از قول آقای صابر گفتند که جامعه‌ی ما ملول و خسته است، من اضافه می‌کنم که جامعه‌ی ما افسرده هم هست. یعنی، این افسردگی فقط برای بی‌مذهب‌ها نیست، ما به صورت آماری اتفاقی دیدیم که خیلی از مذهبی‌هایی که شما می‌گویید مذهبی سنتی و یا مذهبی‌های دیگری که جدید هستند و دید جدیدی دارند، در دسته‌بندی دیگری قرار می‌گیرند، دیدی که نسبت به جامعه دارند، دید افسرده‌ای است. من پیش خودم فکر می‌کردم که چرا این گونه است؟ و چرا این گونه است که یک سری قالب‌هایی در ذهن ما هست که اصلاً اجازه نمی‌دهد ما با قرآن در تماس باشیم؟ این فقط مربوط به تقسیم‌بندی‌های سنتی‌ها و دید جدید نیست. اگر شما فرض کنید، قرآن دریای معرفت هستی است که ما بخواهیم برویم آن را کشف بکنیم، وقتی محققان می‌خواهند به دریا بروند و کوسه‌ها را نگاه کنند، در قفسی قرار می‌گیرند و از آن قفس نگاه می‌کنند. من احساس می‌کنم ما در ذهن‌مان یک سری قالب‌هایی ایجاد کرده‌ایم و آنها اصلاً اجازه نمی‌دهد که ما در دریای معرفت جلو برویم؛ چه برسد به اینکه بخواهیم برداشت کنیم. این قالب‌ها به ما اجازه نمی‌دهد که ما نسبت به قرآن و به تبع آن، نسبت به جامعه برداشت درستی داشته باشیم. این قالب‌ها اجازه نمی‌دهد که ما هدفمند زندگی کنیم، این قالب‌ها اجازه نمی‌دهد که ما برنامه‌ریزی داشته باشیم، این قالب‌ها ما را افسرده کرده است. ما دائم با این قالب‌ها داریم می‌جنگیم، من یک مقدار روی این قالب‌ها کار کرده‌ام و آن‌ها را بیان می‌کنم.

۱. این مشارکت‌کننده، پیش از این به عنوان مشارکت‌کننده‌ی دوم در نشست دوازدهم به طرح بحث پرداخته بود.

یکی از این قالب‌ها آتش است. یعنی، ما گفتیم که آتش من را می‌سوزاند، بعد گفتیم که دردآور است، بد است چون به هر صورت وقتی که بخواهد من را بسوزاند، از آن پرهیز می‌کنم و نسبت به متنی که ما داشتیم و در اختیارمان بود (که قرآن بود) این را ما لحاظ کردیم؛ در قرآن گشتیم دیدیم که چه چیزی که ما را به آتش جهنم نزدیک می‌کند و به تبع آن شیطان است؟ این شد محور و ملاک ما برای دیدن خودمان، برای دیدن هستی، برای دیدن دوستان‌مان و حتی برای شناخت دین‌مان. این اجازه را نداد که دیگر ما هستی را خوب بشناسیم. من فکر می‌کنم که [پیش‌نیازهای اینکه] ما پدیده‌ای را خوب بشناسیم، یکی تبیین آن پدیده است، یکی ارتباطی که با خود من دارد و یکی آن جایگاهی که خداوند در آن پدیده دارد. ولی وقتی که ما ملاک را بر این گذاشتیم که من دارم می‌سوزم و به تبع آن دنبال آن گشتیم که بد چیست؟ بعد دنبال آن گشتیم که اگر به این صورت است، قسمت روبرو یا نقطه‌ی مقابلش خوب است، حال آن خوب چیست؟ آن چیزی که ما را از جهنم بخواهد نجات بدهد؛ یعنی، ما بهشت و جهنم را از این دید نگاه کردیم.

حتی من فکر می‌کنم که ما خدا را هم در این حصار گذاشتیم. یعنی، خدا صفات بسیار زیادی دارد، ولی اولی‌یتی که ما به صفات خدا دادیم، رحمان و رحیم است. یعنی، در واقع یک نوع هنداونه زیر بغل خدا گذاشتیم! و به این ترتیب جهان را نگاه کردیم، سپس انسان را هم این گونه تبیین و تفسیر کردیم. اگر یک مقایسه‌ای بخواهیم بکنیم، در قرون وسطی قائل شدند یا این‌طور تعریف کردند که محور اندیشیدن در انسان‌ها این است که زمین می‌گردد و بقیه‌ی منظومه‌ی شمسی دور آن می‌گردند. در صورتی که بعد دیدند که نه، اصلاً چنین چیزی نیست. تقریباً می‌توان گفت که ما در تبیین جهان و دین، محور را «من» قرار دادیم، من - انسان - می‌گردم و بقیه را با توجه به آن تبیین می‌کنم. خدا، شیطان و هستی را بر این اساس تبیین کردیم. من احساس می‌کنم که این دید فقط مربوط به انسان‌های مذهبی سنتی ما نیست؛ یعنی، چه مذهبی سنتی ما و چه در تبیینی که شما دارید، جلوه‌های جدیدی که از مذهب ارائه می‌شود، متاسفانه بر این پایه تبیین می‌شود. بر این پایه ما انسان را یک انسان شجاع دیدیم، منتها انسان شجاع ما، انسان شجاعی است که دارد با شیطان و یا با نفسش مبارزه می‌کند. در این تبیین جدید ما انسان را تحقیر شده دیدیم. در اولین مبارزه با شیطان، تبعید شده بودیم؛ بعد آدم عقده‌ای دیدیم؛ بعد آدم ترسو دیدیم! و من دنبال این هستم که ما انسان را که این‌طور می‌بینیم، هر چه خلق هست مربوط به آن طرف مرز است، ما اصلاً خلق نداریم. ما الآن تمامی امکاناتی را که داریم استفاده می‌کنیم اگر نمونه‌ای از خلق انسان‌ها باشد، انسان‌هایی هستند که در این

دسته‌بندی ما جزء مسلمانان نیستند. شاید با مسامحه بگوییم که دین دارند. به خدایی قائل هستند. اما وجه خلق کردن که به نظر من صنعت بسیار بارزی است که خدا داشته و دارد و انسان مسلمان باید داشته باشد، را ما از زندگی مان کنار گذاشتیم. ما خلق نمی‌کنیم و چون خلق نمی‌کنیم در بند آن قالب‌ها هستیم.

ماندن در بند آن قالب‌ها، مساله‌ی بعدی را برای مان به وجود می‌آورد، که زمان است. من فکر کردم که زمان [پدیده‌ای] است که ما خودمان آفریدیم برای اینکه از یک سری امکانات مان بتوانیم استفاده کنیم. ما طول و عرض و دقیقه و ثانیه را در فضای جغرافیایی کره‌ی زمین خلق کردیم به خاطر اینکه بتوانیم از این استفاده بکنیم. برای گذراندن زندگی، برای پیشرفت مان، به اعتقاد من برای خلق کردن. اما به خاطر اینکه ما در بند آن قالب‌ها هستیم، زمان هم برای ما یک خدای پنهانی شد که داریم می‌پرستیم. ما در بند گذشته و آینده اسیر هستیم، ما اصلاً به «الآن» فکر نمی‌کنیم، به اینکه چه استعدادی الآن داریم و الآن می‌توانیم خلق کنیم فکر نمی‌کنیم! ما می‌گوییم سخاوت مندیم، در نقطه‌ای در فلان ساعت یک فروردین من فلان کار را کردم؛ یک صدقه‌ای دادم، مثلاً فکر کنید که در ۳۰ فروردین روز قیامتی بخواهد بشود؛ در ۳۰ فروردین من چون ثواب کردم به یک نتیجه‌ای می‌روسم؛ پس فاصله‌ی این وسط چه شد؟ ما این را کاری نداریم. ما غصه خوردن مان هم به این ترتیب است؛ یعنی، ما می‌گوییم ما یک شکستی در فلان وقت داشتیم، ما داریم با خودمان کلنجار می‌رویم که آن شکست را داشته‌ایم و الآن که می‌توانیم یک موقعیت تازه‌ای کسب کنیم و خلق کنیم، آن را هم از دست داده‌ایم. ما به این هم توجه نمی‌کنیم؛ یعنی، ما اصلاً برای زمان ارزشی قائل نیستیم، چون برای زمان ارزشی قائل نیستیم پس دغدغه‌ی این را داریم که ما ۳۰ سال می‌خواهیم زندگی کنیم، اگر به زمان بخواهیم این‌طور نگاه بکنیم شیوه‌های رفتاری مان خیلی فرق می‌کند.

من هر چه فکر می‌کنم می‌بینم که مثلاً آیا شما می‌توانید برای من ثابت کنید که مثلاً ده دقیقه پیش، ده دقیقه پیش بوده؟ نه! یا ده دقیقه‌ی آینده خواهد آمد؟ ما ده دقیقه پیش مان آنی بوده که داشتیم، الحمدلله به خوبی هم گذراندیم و الآن زمانی است که داریم! اگر این زمان را ما بخواهیم بگوییم که نداریم و در آینده چه خواهیم داشت، ما زمان را از دست می‌دهیم. بنابراین، برنامه‌ریزی هم برای ما نمی‌تواند معنایی داشته باشد.

در مورد خدا که فکر می‌کردم به این رسیدم، پیش خودم فکر کردم اگر [خدا] در گذشته یا در آینده باشد، اصلاً برای من معنی‌ی خدایی ندارد. چون یا در گذشته است که تمام شد، یا در آینده است که خواهد آمد، در صورتی که خدایی که من به آن رسیدم و شناختی که

از او دارم، خدایی است که در همین الآن هست؛ در دم دارد خلق می‌کند و خدایی که در دم دارد خلق می‌کند شایسته است که من هم در دم خلق بکنم! ولی ما این را نداریم؛ یعنی، این چیز را ما نه در تقسیم‌بندی‌ای که شما ارائه می‌دهید، قائل هستیم و نه در مذهبی‌های سنتی‌مان. ما به خدا به این شکل نگاه نمی‌کنیم که زمانی را که خدا دارد خلق می‌کند همین دم الآن ما است.

ما یک چیز دیگری هم در ذهن‌مان داریم و آن هم مقایسه کردن است، ما دائم مقایسه می‌کنیم و به خاطر مقایسه کردن، «ضد» می‌آفرینیم. فکر می‌کنم که اگر ما بخواهیم خدا را بهتر بشناسیم اصلاً هیچ ضدی نداریم. ما یک ترتیب خلق داریم؛ مثلاً، یک فرد توانسته یک مقدار از خلق خدا را در خودش جای بدهد و یکی دیگر یک مقدار بیشتر. اینکه برای ما تضادی ندارد. اگر به عدل خدا قائل باشیم یکی ممکن است که کم‌ایمان‌تر و یکی دیگر ممکن است که کم‌هوش‌تر باشد. این به این معنی نیست که این کم‌ایمان با آن بایمان بخواهند دائم بجنگند. ما مقایسه می‌کنیم، ما تضاد می‌آفرینیم، به خاطر اینکه بتوانیم آن قالب را حفظ بکنیم. یعنی، آن قالب را ما که به آن پایبند شده‌ایم، قرار بود نقش هویت ثانویه داشته باشد، ولی هویت اولیه‌ی ما است و چون آن قالب نقش هویت اولیه‌ی ما است، ما مجبوریم مقایسه کنیم و بگوئیم آن بدتر است و من بهترم، یا آن نامطلوب‌تر است و من مطلوب هستم. ما برای حفظ این قالب مجبور هستیم که بجنگیم. من احساس می‌کنم که ما در جامعه این را داریم دیکته می‌کنیم و قرآن را هم داریم این‌طور دیکته می‌کنیم که قرآن کتاب جنگ است. خیلی کوتاه بیاییم، می‌گوئیم جنگ با نفس اماره! ولی خیلی سوال برای من پیش می‌آید که چرا ما از قرآن این را در نمی‌آوریم که قرآن شیوه‌های خلق را نشان می‌دهد. خدا در «آن» [لحظه] دارد یک موحد خلق می‌کند، یک مفسر خلق می‌کند. چرا ما این گونه نگاه نمی‌کنیم؟ ما نمی‌توانیم برنامه‌ریزی داشته باشیم؛ ما داریم زمان را از دست می‌دهیم، ما نمی‌توانیم خودمان را نقد کنیم. به خاطر اینکه خودمان معترفیم که ما خوب و بقیه بد هستند، در نهایت می‌رسیم به رفتارهایی که الآن در جامعه هست و آن [رفتارهای] حذفی است.

دفعه‌ی پیش هم عرض کردم من اعتقاد دارم که طول انقلاب ما کم بود. ما نتوانستیم این برداشت‌ها را از قرآن داشته باشیم. ولی برداشت حذفی را داریم چون این قالب‌ها را مرتباً تکرار می‌کنیم؛ ما در زندگی خصوصی‌مان هم برداشت حذفی داریم، یکی را می‌خواهیم و بقیه حذف می‌شوند. وقتی که ازدواج می‌کنیم دعوای خانوادگی داریم، مرتب داریم حذف می‌کنیم. در دانشگاه که می‌آئیم سال بالایی‌ها با سال اولی‌ها مشکل دارند، اگر جزء

یک گروه سیاسی هستیم بقیه‌ی گروه‌ها را قبول نداریم. اگر به یک برداشتی رسیدیم، متأسفانه می‌گوییم بقیه جزء خلق و جزء آدم نیستند. من متأسفم، ولی احساس می‌کنم که رهبران فکری هم که الآن وجود دارند چنین قالب‌بندی را در ذهن‌شان دارند! من فکر می‌کنم که مغز ما یک ابر کامپیوتر است اما فرمان را مغز نمی‌دهد، بلکه فرمان از جای دیگری می‌آید.

من نظرم این است که اگر می‌خواهیم قرآن را مطرح کنیم و بتوانیم واقعیت آن چیزی که شاید خدا می‌خواست، را ببینیم باید روش را تغییر دهیم. دفعه‌ی قبل هم گفتیم گاهی اوقات فکر می‌کنم که اینجا مثل غار حرا است. فکر می‌کنم که وقتی پیامبر به غار حرا می‌رفت آیا موبایل با خودش می‌برد؟ آیا مثلاً کسی را پای کوه می‌گذاشت که او را صدا کند؟ نمی‌کرد! حتی مطمئن هستیم که ایشان [با شکم] سیر به غار حرا نمی‌رفتند، مطمئن هستیم که ایشان فکر می‌کردند. من معتقدم که غیر از فکر کردن، ما باید این چنین فکر کنیم که قرآن می‌خواهد بر تک‌تک ما نازل بشود؛ درست است ما کتاب‌های تفسیر داریم، آقایان دانشمندی مثل آقای صابر داریم که می‌آیند و صحبت می‌کنند ولی قرآن قسمت پیشرفته یا تکمیل‌شده‌اش نسبت به دین موسی و عیسی این است که واسطه‌ی ارتباط با خدا را کنار گذاشته است.

خداوند می‌گوید: بخوان، به خاطر اینکه بخوانیم و فکر کنیم و خداوند می‌گوید، که من خلق می‌کنم، روی این خیلی فکر کنیم. من احساس می‌کنم که ما خلق کردن خدا را کنار گذاشته‌ایم، چون خلق کردن را کنار می‌گذاریم آن قالب‌هایی که گفتیم را مرتب پیشرفت می‌دهیم و آن ما را می‌خورد و چون آن ما را می‌خورد اگر ما بیست تا برنامه‌ی پنج‌ساله هم داشته باشیم، نمی‌توانیم پیشرفت کنیم، چون ما در بند هستیم. متشکرم.

هدی صابر: نظر شما در مورد بحث دوست گذشته چیست؟ فکر می‌کنی که می‌تواند عملیاتی شود؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: نه.

هدی صابر: چرا؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: من فکر می‌کنم که این بحث اصلاً بومی نیست و دوم اینکه ما انسان‌های با برنامه‌ای نیستیم، ما انسان‌های درگیری هستیم. اعتقاد این است که ما انسان‌ها چه حرف بزنیم و چه سکوت کنیم، می‌توانیم خلق کنیم. ولی آن دوستان به این

اعتقاد ندارند. من فکر می‌کنم ما می‌توانیم هم در سکوت کردن و هم در خلق کردن مشارکت بکنیم. ما تا زمانی که در این بندها و در این قالب‌ها هستیم، هیچ برنامه‌ریزی‌ای نمی‌توانیم داشته باشیم؛ چه این برنامه‌ریزی بومی باشد و چه از جای دیگری بخواهیم بیاوریم. من اعتقاد دارم که ما تا زمانی که «انسان ارزشی» را خلق کردیم، در بند آن هستیم. ما «انسان ارزشی» را کنار نگذاشتیم. البته ما برای اینکه کار بکنیم و بقای خودمان را ادامه دهیم، وابسته به این هستیم که بگوییم این عملی که انجام می‌دهیم خوب است یا بد. از این راه گریزی نیست، منتها اعتقاد من بر این است که برای اینکه بخواهیم بگوییم خوب و بد چیست، صفات الهی بیان‌شده توسط خداوند در قرآن باید راهنمای عمل ما باشد. صفات خداوند ذره به ذره قابل تجربه است؛ زمان‌بر هم نیست. اگر ما به این صفات فکر کنیم و عمل نماییم، ذره به ذره راه به ما نشان داده می‌شود.

هدی صابر: جامعه‌ای هم که ایشان مثال زد مربوط به ۶۰ سال پیش بوده و جامعه‌ی درگیر، روزمره و افسرده‌ای بود. یعنی، درگیری و روزمرگی و افسردگی که فقط ذاتی جامعه‌ی ما نیست. شما فکر می‌کنی که استارت بومی به چه صورت است؟ جامعه‌ی ما همیشه که نمی‌خواهد در این چادر بماند. شما آن راه‌حل را غیربومی می‌دانید، از نظر شما راه‌حل بومی ما چیست؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: اجازه بدهید که تجربه‌ی خودم را برای شما بگویم. من احساس می‌کنم که ما باید قبول بکنیم که غیر از پنج حس خودمان و راه‌های شناختی که داریم، فکر کردن هم یک عمل است. فکر کردن یک عملی است که شخصیت ما با آن ساخته می‌شود. شما اگر یک فکر خوب بکنید شاد می‌شوید. اگر فکر یک مساله شهوتی را بکنید تحریک می‌شوید. اگر فکر بدی بکنید گرفته می‌شوید. ما این را از زندگی مان کنار گذاشته‌ایم. ما پرسش را خودمان مطرح نمی‌کنیم، ما خودمان پرسش نمی‌کنیم، ما عادت کردیم که یکی پرسش کند و ما بخواهیم پاسخ بدهیم. خاطرتان هست که دفعه‌ی پیش من اینجا لاک‌پشت آوردم. اگر بچه‌هایم اجازه می‌دادند این دفعه قورباغه می‌آوردم! به خاطر اینکه دوست دارم که از خودتان فکر بکنید و پرسش بکنید. ما به خودمان اجازه نمی‌دهیم که پرسش کنیم و فکر کنیم. ما دنبال این هستیم که پرسش کنیم ولی یک فرد دیگری به ما پاسخ دهد! تا ما این دو تا را داریم از قرآن هم نمی‌توانیم بهره‌برداری کنیم. به خاطر اینکه من اعتقاد دارم که پیامبر موقعی که در غار حرا بود به خودش این اجازه را می‌داد که فکر کند و وقتی که به او وحی شد باز به خودش این اجازه را داد که بگوید

این کس، که بود که به من وحی کرد؟ چرا به من وحی کرد؟ اگر وحی نمی‌کرد چه می‌شد؟ و این پاسخ‌ها را خودش به‌دست می‌آورد. ولی ما این کار را نمی‌کنیم. ما نه عادت به این داریم که پرسش بکنیم و نه اینکه خودمان دنبال پاسخ باشیم. پرسش‌ها را از رهبران فکری‌مان می‌کنیم و پاسخ‌ها را از آنها می‌خواهیم. این ترتیب‌ها را به خاطر آن قالب‌ها داریم و چون دنباله‌روی آن قالب‌ها هستیم، می‌ترسیم از اینکه بخواهیم تنها باشیم. ما دائم فکر می‌کنیم که تکیه‌گاه ما این ستون‌ها است. این قالب‌ها به ما می‌گویند این رهبران فکری، تکیه‌گاه تو هستند! ما پرسش نمی‌کنیم، ما نمی‌خواهیم آن قالب‌ها را بشکنیم. چون نمی‌خواهیم آن قالب‌ها را بشکنیم، مضطرب هستیم؛ یعنی، می‌ترسیم که آن قالب‌ها را بشکنیم. شرط شکاندن آن قالب‌ها این است که ما فکر بکنیم! چون اگر فکر بکنیم نهایتاً تکیه‌گاه‌های‌مان را از دست می‌دهیم و اگر تکیه‌گاه‌های‌مان را از دست بدهیم کسی را نداریم تنبیه کنیم، تشویق کنیم، یا به او بگوییم «زنده باد!» در حالی که وقتی به کسی می‌گوییم «زنده باد»، در واقع با [این کار] قالب خودمان را حفظ می‌کنیم. البته این همت سختی می‌خواهد، ولی باید از یک جایی شروع بشود. من احساس می‌کنم که این گونه، ما خدا و قرآن را هم محبوس کرده‌ایم و به نظر من این ربطی به سنتی‌های ما ندارد، هم سنتی‌ها و هم افرادی که دارای تفکر جدید هستند، به خاطر قالب‌هایی که در آن هستند، نتوانستند خلق کردن خدا را درک و مطرح کنند. متشکرم.

هدی صابر: خیلی ممنون. شب خوش.

